





Ssfahanziba.ir



احیای رئیس جمهور

ضمیمه روزنامه اصفهان زیبا

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ تابستان - ۱۴۰۳

قیمت ۳۰ هزار تومان

صاحب‌امتیاز شرکت فرهنگ، هنری، مطبوعات پیام اصفهان زیبا
مدیرمسئول علی قاسمزاده مدیرعامل احسان تیموری سیجانی
معاونت رسانه محمدحسین اعتزازیان

تألیف فرشاد توسلی

مدیر فنی و گرافیک علیرضا مظاهری صفحه‌آرا عاطفه سادات حسینی
ویراستاران سارا حفیظی، عذرا دیانی و مانده رؤوفی
با تشکر از تمام دوستان و همکارانی که ما را یاری کردند.

تلفن ۰۳۱۳۲۲۲۵۲۵۱ بازرگانی ۰۳۱۳۲۲۲۵۲۵۸



| | |
|----|---|
| ۴ | پیشگفتار |
| ۸ | چرا روایت؟ |
| ۱۴ | چرا روایت شهید جمهور؟ |
| ۱۸ | در جست‌وجوی سیاست دینی |
| ۲۲ | آقای رئیسی و هوش سیاسی |
| ۲۶ | آقای رئیسی و مسئله امتداد |
| ۳۰ | شهادت آیت‌الله رئیسی و سلوک جمعی ما |
| ۳۸ | آقای رئیسی و کارآمدی نظام اداره بر اساس تجربه انسان وقف |
| ۴۲ | شهید رئیسی و فرهنگ سیاسی ما |
| ۵۰ | آقای رئیسی، اعتماد به عقل انقلاب اسلامی |
| ۵۶ | هوش سیاسی یا خرد سیاسی |
| ۶۰ | نسبیتی تازه با نظام ولایی و مردم |
| ۶۴ | احیای جمهور |
| ۷۰ | در فضیلت سادگی و صمیمیت |
| ۷۶ | تقدم نظام حبی و ولایی بر نظام اداری |
| ۸۰ | فهم ملکوت انقلاب اسلامی |
| ۸۴ | نسبت شخصیت با کارآمدی |
| ۸۸ | معنابخشیدن به امر اداره |
| ۹۲ | آینده‌فروشی نکردن |
| ۹۶ | مراقبات روایت |

پیشگفتار

از اواسط دهه هشتاد شمسی با فراگیر شدن رسانه‌های برخط و تحول در نظام توزیع اخبار، کارکرد مطبوعات دچار تغییرات اساسی شد. نتیجه این تغییرات اجتناب‌ناپذیر، حرکت محتوای روزنامه‌ها از اخبار روزمره به تحلیل‌ها، نقدها و گفت‌وگوهای عمیق‌تر بود. روزنامه اصفهان زیبا در همین دوران متولد شد و به اقتضای رسالتی که بر دوش خود می‌دید، در سه ساحت کلان، فعالیت‌هایش را سامان داد: ساحت اول فعالیت روزنامه با تأسیس آن و تربیت نسل اول خبرنگاران مستعد شکل گرفت. در این ساحت، روزنامه اصفهان زیبا به‌عنوان رسانه‌ای حرفه‌ای دامنه فعالیت‌های خود را در گروه‌های خبری تحلیلی متنوع گسترش داد. روزنامه از اواسط دهه نود قدم در ساحت دوم گذاشت. در این فضا با تخصصی‌تر شدن فعالیت‌ها، ضمائم و ویژه‌نامه‌های روزنامه اصفهان زیبا متولد شدند که از آن میان می‌توان به مجله گردشگر مثبت، ویژه‌نامه بیسیم چی، فصل‌نامه تیمچه، ماهنامه فصل نو و فصل‌نامه روایت اصفهان اشاره کرد. در ساحت سوم نیز روزنامه با حفظ و ارتقای داشته‌های دو ساحت دیگر، فعالیت‌های خود را در فضای مجازی گسترش داد.

اردیبهشت امسال، از لحظات ابتدایی وقوع سانحه هوایی برای آیت‌الله رئیسی و همراهان، جامعه خبری و مطبوعات پیگیر دریافت و انتشار اخبار متقن شدند. تحریریه اصفهان زیبا هم در فضای مجازی به صورت لحظه‌ای، اتفاق‌ها و حوادث واقعه را پوشش داد. باتوجه به وقوع حادثه در ظهر ۳۰ اردیبهشت و عدم انتشار خبر قطعی از شهادت یا جراحات رئیس‌جمهور، روزنامه‌های منتشرشده در ۳۱ اردیبهشت تنها به درج خبر سانحه بسنده کردند. روزنامه اصفهان زیبا نیز در این روز با عکس آیت‌الله رئیسی و تیتیر «تا آخرین نفس برای مردم» ضمن عدم تأیید رسمی خبر شهادت، به پوشش این حادثه تلخ که احتمالاً منجر به شهادت آیت‌الله رئیسی و همه سرنشینان می‌شد، پرداخت. صبح ۳۱ اردیبهشت با یافتن بالگرد، خبر رسمی شهادت آیت‌الله رئیسی و همراهان در صداوسیما منتشر شد. روزنامه اصفهان زیبا در چاپ یکم خرداد همچون سایر روزنامه‌ها صفحه اول خود را به شهید جمهور اختصاص داد و ضمن پوشش برنامه‌ها و مراسم برگزارشده در اصفهان، در

داده‌نمایی، خدمات شهید آیت‌الله رئیسی به اصفهان را بررسی کرد؛ همچنین نویسندگان روزنامه از همان ساعات اول حادثه به نگارش روایت‌های کوتاه درباره رئیس‌جمهور اقدام کردند که در چاپ یکم خرداد منتشر شد؛ در روزهای بعد نیز مراسم تشییع و خاک‌سپاری شهید جمهور و همراهان، موضوع اصلی صفحه اول روزنامه بود.

از آن زمان تاکنون روزنامه اصفهان زیبا در گزارش‌های خبری تحلیلی ضمن بررسی عملکرد شهید آیت‌الله رئیسی به ویژگی‌های والای شخصیت ایشان پرداخته است. سایر مطبوعات نیز هر یک در مطالب و گزارش‌هایی به انتشار نقاط برجسته عملکرد و شخصیت آیت‌الله رئیسی اقدام کرده‌اند. متانت و طمأنینه شهید جمهور در برخورد با منتقدان و همچنین عدم تلاش او برای ایجاد یا دامن‌زدن به تضادهای سیاسی و جناحی از جمله دلایلی است که قضاوت و روایت همه گروه‌ها پیرامون آیت‌الله رئیسی را توأم با احترام می‌کند.

با این همه با توجه به شروع فرایند انتخابات به منظور تعیین رئیس‌جمهور جدید به نظر می‌رسد رسانه‌ها آن‌طور که شایسته است، نتوانسته‌اند فرصتی برای کنکاش در ظرفیت‌های شخصیت شهید آیت‌الله رئیسی بیابند. این فرصت اگر قرار باشد در جایی از ایران فراهم شود، بی‌شک اصفهان در اولویت خواهد بود؛ چراکه این شهر با وجود گدعه‌های متعدد فکری، همواره الهام‌بخش، هدایت‌کننده و پشتیبان جریان‌های فرهنگی و سیاسی در سطح کشور بوده است.

مجموعه‌ای که هم‌اکنون در دست شماست، با هدف کنکاش در شخصیت و عملکرد شهید آیت‌الله رئیسی به همت حجت‌الاسلام فرشاد توسلی تهیه شده است. امیدواریم این مجموعه بتواند گامی در جهت شناخت هرچه بهتر خادمان صدیق جمهوری اسلامی ایران باشد.

معاونت رسانه

روزنامه اصفهان زیبا

چرا روایت؟



فرشاد
توسلی

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُنْتِثُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقِّ وَمَوْعِظَةٌ
وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. (سوره هود، آیه ۱۲۰)

فهمیدنی ترین زبان برای ما آدم‌ها، زبان قصه است. با قصه‌ها می‌توانیم مسئله‌هایمان را بهتر بفهمیم، می‌توانیم بر آن‌ها غالب بشویم و برایشان راه حل پیدا کنیم. قصه‌ها برای ما آدم‌ها امکان‌هایی را فراهم می‌کنند که بتوانیم در شرایطی که فرمان‌گیر می‌زند و نمی‌توانیم متمرکز بشویم، تمرکز حواسمان را برگردانند و ما را متذکر کنند. اصلاً قصه‌ها باعث می‌شوند امکانات و ابزارهایی که در محیط پیرامون ما می‌توانند باعث نجات ما بشوند را پیدا کنیم. برای همین هم است که خدا مرتب قصه تعریف می‌کند؛ قصه خلقت انسان، قصه آدم و بنی‌آدم، قصه نوح و ابراهیم و عیسی و موسی و... . جالب است که در نقل این قصه‌ها هم بنا نمی‌کند از هر دری حرف بزند. می‌خواهد امکان‌های مورد غفلت را برای ما بزرگ کند. می‌خواهد بیانی باشد برای ما که نادیده‌های اطرافمان را که از قضا گره‌گشای بن‌بست‌های ماست، ببینیم.

همین‌جا خوب است به خودمان تذکر بدهیم که انگار مدت زمانی است که زبان روایت را زمین گذاشته‌ایم. منبرهایمان، کمتر قصه‌گویی است. تربیت‌کردنمان کمتر بر محور قصه‌هاست. گویا زبان علم را خیلی وقت‌ها به زبان قصه ترجیح داده‌ایم؛ غافل از اینکه آدم‌ها در قصه‌ها زندگی می‌کنند.

عرصه سیاست شاید مهم‌ترین عرصه‌ای باشد که قصه‌گویی را زمین گذاشته‌ایم. سیاست چه کار دارد به قصه؟ سیاست با معادلات پیچیده قدرت سروکار دارد و با فرمول‌های عجیب‌غریب علم اداره می‌شود. این بچه‌بازی‌ها به سیاست نیامده است! آیا می‌شود با قصه، سیاست را پیش برد؟

یادتان می‌آید همین چند ماه پیش، وقتی شاعری هندی به رهبر انقلاب گفت که کم‌پیدا می‌شود سیاستمدار و کشورداری که اهل ادب هم باشد، ایشان خندیدند و گفتند «عقلشان نمی‌رسد»؟ واقعاً عقلی لازم است که انسان ارتباط سیاست و قصه را

بفهمد. سیاست، عرصه همراه کردن اراده‌هاست و چه چیزی بهتر از ادبیات می‌تواند انسان‌ها را همراه کند؟

نقل است که امیر نصر سامانی تصمیم می‌گیرد به همراه سپاهیان‌ش به‌طور موقت در بادغیس (در خراسان آن زمان) اقامت کند؛ اما خوش‌آب‌وهوا بودن این منطقه اقامت امیر را طولانی می‌کند. لشکریان که دلتنگ شده بودند و نمی‌خواستند بیشتر در آنجا بمانند، جرئت بیان خواسته خود را با امیر نداشتند و از رودکی می‌خواهند امیر را به بازگشت ترغیب کند. رودکی که امیر را خوب می‌شناخت، تصمیم می‌گیرد با سرودن شعری بخت خود را برای راضی کردن امیر به بازگشت به بخارا بیازماید. رودکی در حضور امیر چنگ‌زنان قصیده «بوی جوی مولیان آمد همی» را آغاز می‌کند. امیر با شنیدن قصیده رودکی چنان دلتنگ می‌شود که بی‌کفش و رخت سفر، سوار بر اسب تا بخارا می‌تازد!

قصه‌ها می‌توانند تصمیمات بزرگ سیاستمداران را جابه‌جا کنند. طارق متری، وزیر سابق فرهنگ لبنان، می‌گوید: همراه سعد حریری به تهران سفر کردیم. قرار ملاقات با آیت‌الله خامنه‌ای بود (این دیدار در آذرماه ۱۳۸۹ انجام شده است). قبل از دیدار قرار شد جلسه‌ای با سعد حریری به‌عنوان نخست‌وزیر داشته باشیم. شش وزیر هم همراه هم بودیم. جلسه در محل اقامت حریری در کاخ سعدآباد برگزار شد. سعد حریری گفت: «باید مسئله سلاح حزب‌الله را به‌عنوان مسئله اصلی لبنان مطرح کنیم.» من سخنی نگفتم؛ اما همه تأیید کردند. وقتی وارد دفتر آیت‌الله خامنه‌ای شدیم، ایشان بسیار گرم و صمیمانه سعد حریری را در آغوش گرفت. جوانی و هوشمندی‌اش را تحسین کرد. از مرحوم رفیق حریری ذکر خیری به میان آورد. از لبنان بسیار تعریف کرد. ناگاه از سعد حریری پرسید، آقای نخست‌وزیر! شما رمان گوزپشت نتردام را خوانده‌اید؟! خب پیدا است که نخوانده بود! سری تکان داد که معلوم نبود خوانده یا نه. آیت‌الله خامنه‌ای گفت: «در این رمان یک زن بسیار زیبایی تصویر شده است.

او زیباترین زن پاریس است. طبیعی است که قدرتمندان درصدد دستیابی به این زن هستند. لات‌های پاریس، قداره‌کشان، بانفوذها؛ اما همه می‌دانند که آن زن زیبا، اسمش چی بود؟! من گفتم: ازمیریلدا!! آیت‌الله خامنه‌ای با تمام چشمانش خندید و گفت: «احسنت! شما وزیر فرهنگ بودید!»

همه می‌دانستند که ازمیریلدا یک دشنه ظریف دسته صدف سپید بسیار تیز و کارا به همراه دارد. هر کس به او سوءنظری داشته باشد، ازمیریلدا برای استفاده از آن دشنه تردید نمی‌کند. آقای نخست‌وزیر! لبنان مثل همان زن زیباست. لبنان عروس خاورمیانه است. خیلی‌ها به کشور شما نظر دارند. اسرائیل خطری است که شما را تهدید می‌کند. مگر تا خیابان‌های بیروت نیامدند؟ مگر مردم را نکشتند؟ ویران نکردند؟ سلاح مقاومت مثل همان دشنه ازمیریلداست. دشمن را نو مید می‌کند و امکان عمل را از او می‌گیرد.»

گفت وگوها ادامه پیدا کرد؛ اما سعد حریری کلمه‌ای درباره سلاح حزب‌الله سخنی نگفت. بعد از جلسه پرسیدم: نگفتی؟

گفت: دیدی جلسه را چگونه اداره کرد و بحث را پیش برد. می‌شد مطرح کرد؟ قصه‌ها می‌توانند با پیش‌کشیدن اسطوره‌ها، مکتب‌ساز شوند. هویت یک جمع را برایش بسازند یا هویت تضعیف‌شده را بازسازی کنند. چه چیزی برای حفظ یک ملت از هویت مهم‌تر است؟ اگر هویت یک ملت تضعیف شود، سیاست هم رو به ضعف می‌گذارد. اینجا است که می‌فهمیم اسطوره‌ها و روایت آن‌ها چقدر ضروری است. دکتر موسی نجفی، اسطوره امیرکبیر را بازسازی‌کننده هویت ایران پس از تحقیر ملی توسط قرارداد ترکمنچای می‌داند؛ همچنین اسطوره حاج قاسم سلیمانی را بازسازی‌کننده هویت انقلابی ملت ایران می‌داند که می‌رفت در سال‌های نیمه‌دوم دهه نود تضعیف شود؛ هویتی که اسطوره‌اش، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران بوده است.

قصه‌ها می‌توانند اراده یک ملت را بر روی تحقق یک امر دست‌نیافتنی متمرکز کنند و آن را تحقق بخشند. رهبر انقلاب، جهش علمی ایران در دهه‌های گذشته را بیش از هر چیز، مرهون یک باور می‌داند؛ باور به اینکه ما می‌توانیم. هر وقت این باور در یک ملت شکل گرفت، می‌تواند کارهای بزرگ بکند. اگر خلاف این باور نهادینه شد، آن رشد هم متوقف می‌شود. حالا رهبران فکری ملت ایران چگونه می‌توانستند این باور را ایجاد کنند؟ مگر نه اینکه از طریق یادآوری قصه‌ها؟ مگر قصه انقلاب و پیروزی بر قدرت‌های بزرگ و قصه جنگ و زنده‌نگه داشتن آن باعث نشد که مردم ما احساس کنند واقعاً می‌توانند؟ حتی وقتی هم که این اعتقاد ضعیف شد، نتیجه قصه‌های ناامیدکننده‌ای بود که شکست‌ها و ناکامی‌ها را مرتب جلوی چشم مردم می‌آورد.

قصه‌ها می‌توانند به ملت‌ها، اراده فائق‌آمدن بر مشکلات بزرگ را بدهند. مرحوم آقای پرورش خاطره جالبی از امام (ره) در خصوص شهادت شهید بهشتی نقل می‌کند. می‌گوید: «امام ظاهراً تا ساعاتی از خبر وقوع انفجار در دفتر حزب بی‌خبر بودند. بنا شد مرحوم آقای هاشمی، شهید رجایی، سید احمد آقای خمینی، آقای موسوی اردبیلی و خود ایشان، محضر امام برسند و آرام‌آرام ماجرا را تعریف کنند تا برای قلب امام مشکلی پیش نیاید. وقتی وارد اتاق امام می‌شوند، چیز عجیبی مشاهده می‌کنند. امامی که در همه جلسات کم‌حرف می‌زد و منتظر سخنان دیگران می‌نشست و در جواب آن‌ها هم پاسخ‌های کوتاه می‌گفت، شروع کرد به قصه‌گفتن: در یکی از روستاها مردم دچار بیماری طاعون شدند. این قدر این بیماری شیوع پیدا کرد که همه روستا درگیر شد. جنازه‌ها کنار خیابان‌ها رها شده بود و کسی هم جرئت نزدیک شدن به آن‌ها را نداشت. بعضی را طاعون می‌کشت و بعضی را ترس. گرد مرگ همه جا پاشیده بود. در این حالت، یک روحانی وارد روستا شد. این ضعف روحی را متوجه شد. مردم را در مسجد جمع کرد. مردم با بی‌ رغبتی وارد مسجد شدند. آن روحانی گفت: ایها الناس! اتفاق خاصی نیفتاده است. فقط تقریب آجال شده است. این مردم اگر در

زمان‌های متفاوت و مکان‌های دور از یکدیگر می‌مردند، هیچ‌کس وحشت نمی‌کرد. حالا تنها اتفاقی که افتاده، این است که این مرگ‌ها از جهت زمان و مکان به یکدیگر نزدیک شده‌اند. اینکه ترس ندارد. کم‌کم مردم شجاع شدند. فضا عوض شد. مردم مشغول دفن مردگان شدند و کم‌کم بایک روحیه قوی بر طاعون غلبه کردند. قصه که به اینجا رسید، امام به ماجرای انفجار حزب اشاره کردند و فرمودند: اینجا هم تقریب آجال شده است. بعد هم امام فرمودند مجلس و دولت باید رأس ساعت شروع به کار کنند تا دشمن گمان نکند انقلاب ضعیف شده است.»

خیلی‌ها تعجب می‌کنند که انقلاب، چگونه توانست با این همه ترور و شهادت چهره‌های کلیدی خود دوام بیاورد؟ پاسخ همین جاست؛ هنر قصه‌گویی... اگر با هم، هم‌سخن شده باشیم که روایت برای سیاست مهم است، بیاییم آن را دریابیم. اینکه رهبر انقلاب فرمان جهاد تبیین می‌دهد، از جای خالی آوینی‌ها برای روایت فتح‌ها سخن می‌گوید، ما را به سمت شعر و رمان دعوت می‌کند، رسالت اصلی حوزه علمیه را نه تحقیق، بلکه تبلیغ معرفی می‌کند، همگی گواه این دعوت است.

چرا روایت شهادت جمعه هور؟



مهدی
بهارستانی

میان ماه من تا ماه گردون

تفاوت از زمین تا آسمان است

عالم حساب و کتاب‌های خودش را دارد و هیچ چیز بی حکمت نیست؛ خصوصاً اگر صحنه، صحنه اولیای خدا باشد، خصوصاً اگر اخلاص و تضرع و عجزی به درگاه خدا آورده باشند. ماجرای شهادت آیت‌الله رئیسی و همراهانشان هم همین جاست که معنادار می‌شود.

مهم این است که صدای آن را بشنویم و درست آن را روایت کنیم تا حرفی را که خدا با ما در میان گذاشته است، بشنویم. آقای رئیسی با شهادتش چه حکمتی را با ما در میان گذاشت که ما باید آن را حفظ کنیم؟

دولتمرد، در میان ما مختصاتی پیدا کرده است. دولتمرد در دهه‌های متمادی، نوعاً به معنای کسی بوده است که با سوت و کف یا هو و ناسزا و زنده باد یا مرده باد، به عنوان ناجی ملت برای برخی از مردم و خائن به ملت برای برخی دیگر، سر بر می‌کشیده و سپس با انواع و اقسام شیوه‌ها، برای خودش در سیاست جا باز می‌کرده و طرحی و پروژه‌ای را پیش می‌برده است و در این میان، اتوبوسی از آدم‌های خودش را به کار می‌گمارده و در ادامه با اضلاع دیگر قدرت، به جنگ برمی‌خاسته و در نهایت با اعتقاد به اینکه دولتمرد در ایران هیچ‌کاره است و باید این وضعیت اصلاح شود، کار را به اتمام می‌رسانده است.

آزآن پس هم به حاشیه‌ای در سیاست می‌خزیده و پایی در امر مشورت و پایی در رسانه می‌گذاشته و روزگار به سر می‌برده است. دولتمرد در این مختصات، مردی است چندچهره، دارای پیچیدگی و متمایز از مردم.

انقلاب اسلامی، مردان نیک‌نام زیادی داشته است که هزارچندگاه با عاقبت به خیری و ختم به شهادت شدند، انگاره «همه‌شان دزدند» را باطل می‌کرده‌اند. مردانی در عرصه رزم، از جنس حاج قاسم سلیمانی یا در عرصه علم مثل شهید شهریار.

اما دولتمرد چه؟ واقعاً کم می‌آوردیم در جواب این سؤال که چرا نوع رئیس‌جمهورهایتان در مقابل نظام، مخالف‌خوان می‌شوند؟ چرا در صحنه اداره، چندان خبری از آرمان‌هایتان نیست؟

دولتمرد، تصویری برای ما پیدا کرده است که گویی در آن تصویر، اخلاص و صمیمیت و ساده‌زیستی و مردم‌داری و خداپاوری و تضرع به درگاه الهی خوب است؛ اما ضروری نیست و بدون آن می‌شود برای نظام اسلامی و حل مسئله‌های مردم کارآمد بود.

اما امروز، دولت، شهیدی دارد که هیچ‌کدام از این‌ها نیست. واقعاً باید خیلی لکنت زبان داشته باشیم که بتوانیم این چهره را قوی روایت کنیم. اگر بتوانیم حق این روایت را ادا کنیم، یعنی دیگر چهره دولتمرد به وضعیت سابق بر نمی‌گردد؛ یعنی دیگر مردم در انتخاب‌هایشان نصاب دیگری خواهند داشت؛ یعنی دیگر هرکس که بر صندلی رئیس‌جمهور بنشیند، تصویر بزرگی را در مقابل خودش می‌بیند که نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد؛ یعنی دیگر هرکسی که برای انتخابات و تبلیغات پا پیش می‌گذارد، مجبور است به چیزی بعد از این‌الگو و جلوتر از آن فکر کند.

البته هزینه‌کردن از شهید‌جمهور صرفاً برای انتخابات تیرماه ۱۴۰۳ کم‌لطفی است. با شهید‌جمهور آموختیم که سرمایه‌های ملی را که بیش از آنکه نفت و گاز باشد سرمایه‌های معنوی از جنس شخصیت‌ها و اسطوره‌ها و معانی عمیق در قلب ملت و همبستگی و هویت ملی است را خرج امور زودبازده نکنیم و آینده را کم‌ارزش نفروشیم. شهید‌جمهور برای بلندمدت سیاست ما حرف دارد...



هر جست و جوی سیاست دینی



یاسر
مرکزی

حرف زدن از شهادت آیت‌الله رئیسی و تشییع جنازه عجیب او سخت و آسان است. آسان از آن جهت که همه دارند این ماجرا را تحلیل و تفسیر می‌کنند و سخت از آن رو که در واقع این حادثه است که باید ما را به سخن درآورد و آیا ما گوشه‌ای برای شنیدن خود این ماجرا داریم یا خیر؟ حال ما در مواجهه با شهادت آیت‌الله رئیسی حال عجیبی بود. انتظار اولیه برای بازگشت ایشان و سپس غمی که بر ما عارض شد؛ هیچ‌کدام انتظارش را نمی‌کشیدیم. چه نسبتی میان سیاستمدار جمهوری اسلامی، یعنی آیت‌الله رئیسی و مردم وجود دارد که توانست مردم را اینطور به صحنه بیاورد؟ خیلی از ما منتقد دولت آقای رئیسی بودیم؛ ولی در عین حال، با شهادت او این‌گونه متأثر می‌شویم. البته این تأثر را نباید یک امر روان‌شناسانه و احساسی تلقی کرد؛ حتی من خیلی موافق نیستم که مردم برای اظهار ندامت و شرمندگی آمده بودند. مسئله عمیق‌تر از این‌ها قابل دیدن است. این حضور شاید گواه این باشد که درک دیگری از سیاست وجود دارد که نمی‌خواهد سیاست را ابزار اعمال قدرت بر مردم ببیند و در این سیاست، عرصه برای حضور و نقش‌آفرینی مردم باز می‌شود. اگر حرف نو جمهوری اسلامی برای دنیا همین «مردم‌سالاری دینی» است، باید مجدداً از خودمان بپرسیم که مردم‌سالاری چیست و چگونه حاصل می‌شود و بسط می‌یابد؟ در این تلقی، سیاست دیگر مساوی با قدرت به معنای رایج کلمه نیست. شاید در این ماجرا بتوانیم به ماهیت «سیاست دینی» بیندیشیم. سیاست دینی چون از وجوه و شئون دین است، باید تحققش را به نظاره نشست؛ و الا با نظریه‌پردازی‌ها و پژوهش‌های رایج نمی‌توان به صورت پیشینی ماهیتی برایش مشخص کرد و حوادث را به آن پژوهش‌ها ارجاع و با آن تطبیق داد؛ یعنی در اوقاتی از تاریخ بشر حوادث و رخدادهایی هست که می‌توان در آن‌ها درنگ و تأمل کرد تا شاید نشانه‌هایی از سیاست دینی در آن‌ها به درخشش درآید. برای توضیح و تبیین بیشتر باید اندکی در ماهیت تاریخی انسان تأمل کرد. انسان موجودی صاحب وقت و تاریخ است. انسان تنها مخلوقی

است که تاریخ دارد. زمان‌ها و آفات برای آدمی علی‌السویه نیست؛ به این معنا که در هر زمانی هر عملی از او ساخته نیست. در واقع، تاریخ عبارت است از وقت‌یابی و وقت‌یابی یافتن امکان‌های عمل است. هر انسان و یا هر قومی، در برخی زمان‌ها امکان‌های خاصی پیدا می‌کند. تاریخ دینی یک تاریخ جهانی و بشری است. نه به این معنا که همه ابنای بشر پیرو دین و شریعت خاصی باشند؛ اینجا مراد از جهانی بودن آن است که دین ماجرای قرب و بعد بشر را نسبت به حق بیان می‌کند. تاریخ بشر، تاریخ قرب و بعد به حق است. گاهی انسان به حق رو می‌آورد و گاهی پشت می‌کند. اوقات قرب لحظاتی هستند که انسان‌ها در آن اوقات تاریخی به نوعی از همدلی و یگانگی می‌رسند؛ مثل خود پدیده انقلاب اسلامی. در لحظه انقلاب اسلامی، ناگهان ملت همدل می‌شوند و اینجاست که بزرگ‌ترین تصمیمات یک قوم رقم می‌خورد. اینجا مجال برای یک عمل بزرگ حاصل می‌شود و اساساً عمل غیر از این نیست. اتفاقاتی مثل شهادت آقای رئیسی از همان اوقات تاریخی ملت ماست که وحدت به معنای حقیقی کلمه رقم می‌خورد. نوعی حضور عرشی که کثرات در آن محو می‌شود و مردم یکی می‌شوند. شخصی که شخص اول اجرایی کشور است، مردم را دور هم جمع کرده. اینجا یک امکان عمل بزرگ برای مردم گشوده شده است. امکان با آینده مناسبت دارد. امکان، غیر از احتمال است. حالا اینکه این امکان انتخابات پیش رو باشد یا چیزی دیگر قابل بحث است. حتی حضور ما در انتخابات پیش رو و حتی طرفداری از یک کاندیدا باید با این نگاه صورت بگیرد. ما در نسبت با این وقت باید «متذکر» بشویم. نه اینکه از داخل آن مانیفست سیاسی و راهکار و راهبرد و... دریاوریم. اینجا نوعی قرب و همدلی اتفاق افتاده است. قرب به حق، امری مفهومی نیست که با مفاهیم تماش کنیم. شهادت آقای رئیسی یاد و خاطره‌ای را برای ما زنده کرد که باید به آن خاطره متذکر شویم. ورق تاریخ را دوباره به روی نزدیکی به حق انداخت. در این تذکر است که می‌شود به سیاست دینی فکر کرد. فکر کردن به قوانین دینی ما را

به سیاست دینی نمی‌رساند؛ بلکه در یک وحدت و هم‌عالمی و به تعبیر دینی، در یک «ولایت» است که امکان تحقق سیاست دینی را فراهم می‌کند.

این لحظه تاریخی، همچنان که مستعد قرب و همدلی است، بسیار هم در معرض تفرق و بیگانگی از یکدیگر است. این صرفاً یک تذکر اخلاقی نیست. در جهان توسعه نیافته، انسان‌ها وقت به این معنا را نمی‌شناسند. وضعیت توسعه نیافتگی انسان‌ها را بی‌وقت می‌کند و شب و روزشان یکی می‌شود. مرگ و زندگی به هم نزدیک می‌شوند. در دنیایی که فضای مجازی داعیه‌دار می‌شود، درنگ کردن بر روی حوادث دشوار می‌شود و لذا گفته می‌شود تاریخ آدمی تاریخ قرب و بعد است. تاریخ همدلی و جدایی است. این‌ها با هم‌اند. ما اگر درست ببینیم ماجرای آقای رئیسی را، چه بعد از شهادت و چه قبل از آن، شاید بتوان امید داشت که خبری در پیش است؛ والا در حجاب روزمرگی‌های فکری موجود این رخداد را هم مثل بقیه اوقات و آناتمان هدر داده و همچنان احساس انقلابی‌گری داریم.

آقای رئیسی و هوش سیاسی



قاسم
قربانی

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

در این چندسال و حتی در این چندروز پس از شهادت آیت‌الله رئیسی، کمتر کسی سخن از عقلانیت او به میان آورد؛ گویانکه در این سال‌ها، عقلانیت مردسیاسی رنگی به خود گرفته است که کمتر برانزده شخصیت او بود!

صریح‌تر بگوییم، یکی از نکاتی که همواره از سوی موافق و مخالف گفته می‌شد این بود که آقای رئیسی طرح ندارد، گفت‌مان ندارد، شخصیت و اراده مستقل ندارد، هوش سیاسی ندارد و... این تعابیر با همه تفاوت‌هایشان در این مسئله به یکدیگر می‌رسند که گویی این شخصیت، از خود عقلانیت سیاسی ندارد! برای اینکه حقیقت مسئله را بفهمیم، باید برگردیم و این معنای نهادینه شده از عقلانیت را مرور کنیم تا بشود قضاوتی دقیق‌تر از سیدابراهیم رئیسی داشت. باید ترسیمی از فضای سیاسی کشور در دهه نود و نوع عملکرد سیاسی داشته باشیم تا ببینیم این قضاوت چه ارتباطی با فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور دارد.

نوع دولتمردان در دهه هفتاد و هشتاد و نود، افراد سخنور بودند و قدرت واژه‌سازی داشتند، به شدت رسانه بلد بودند و قدرت استفاده از دوربین را داشتند و به این معنا، هوش بالایی داشتند. حالا در برخی موارد، این ویژگی خیلی فردی بود و در برخی دیگر، جریانی. در واقع، بلد بودند برنامه‌ای را که دارند تبدیل کنند به مسئله غالب مردم. بلد بودند رقیب را از میدان به در کنند. گسل‌ها را خوب می‌شناختند و قدرت دوگانه‌سازی و دوقطبی‌سازی داشتند. هرچه جلوتر آمدیم، رسانه، امکانات بیشتری برای این نحوه از سیاست‌ورزی آشکار کرد.

در پایان دهه نود، رئیسی در شرایطی پا به عرصه دولت گذاشت که سیاست پیوند خورده بود با قوت نطق و سخنرانی و بازی‌های رسانه‌ای و متأسفانه پروژه‌های کلان کشور و حتی بحث‌های امنیتی و سیاست خارجی کشور هم گروگان این وضعیت شد.

در این وضعیت، یک اشکال جدی به اسم رسانه‌زدگی در عمق سیاست رخنه کرد. گویی رجل سیاسی کسی است که بتواند با سخنوری، با ساختن عناوین و جمله‌های پرطمطراق، پروژه‌هایش را پیش ببرد. حتی کارکشته‌هایی که همواره در نظام، برای مدیریت تنش و صلح و آشتی استفاده می‌شدند و به محافظه‌کاری معروف بودند هم، اگر چندروزی فرصت رقابت انتخاباتی پیدا کردند، به همین نقطه رسیدند و این نشانه یک بیماری جدی در فضای سیاسی انتهای دهه نود بود.

در واقع، عرصه سیاسی در ایران پایان دهه نود، چنان آلوده به این بازی شده بود که چیزی از جنس دیگر باید فضا را می‌شکست. در این شرایط باید چه کار کرد؟ یا باید از چنین جامعه‌ای سیاست‌زدایی بکنیم تا این مرض برطرف شود که این راه حل با توجه به ماهیت سیاسی انقلاب اسلامی، مرگ جمهوری اسلامی است. فردای سیاست‌زدایی، دیگر جمهوری اسلامی باقی نخواهد بود؛ بلکه جمهوری جریانات پشت پرده لابی‌های مختلف باقی می‌ماند! یا اینکه باید همین مسیر رسانه‌زده را ادامه بدهد که باز، دوباره به معنای مرگ جمهوری اسلامی خواهد بود؛ چرا که دیگر حضور واقعی مردم را نخواهیم داشت و حضور مردم به عنوان موجوداتی که می‌توانی با بازی‌های رسانه‌ای آن‌ها را جادو کنی، باقی خواهد ماند. در واقع چیزی که در بلندمدت شکل خواهد گرفت، جمهوری مردم افسون‌زده مسلوب‌الاراده خواهد بود؛ چیزی که در غرب از مدت‌ها پیش شاهد ظهورش بوده‌ایم و ترامپسیسم اوج آن است. داروی چنین فضایی چیست؟ وقتی که راهکارهای معمول گره می‌خورند و به بن بست می‌رسند، یک جور خلاف‌آمد عادت باید اتفاق بیفتد. در شاهنامه ما سه دوره داریم: دوره اساطیری، دوره پهلوانی و دوره تاریخی. قهرمان دوره اول شاه است. شاه هم حکیم است، هم شخصیت مذهبی و هم پهلوان. در دوره دوم، قهرمان ایران، پهلوان است. از اینجا به بعد شاه دیگر نمی‌تواند همه بار را بلند کند. شاه دیگر مشغول بزم است و نام‌آوری از آن پهلوان است. در دوره سوم که دوران تاریخی شروع می‌شود،

جایی است که دانش سیاسی فردوسی خیلی نمود پیدا می‌کند. در این دوران مفهوم ایران دچار گسستگی شده است. ایران دیگر یک جمع متراکم نیست. سیاست به جنبه منحطی رسیده که پادشاه اصلاً تقدس قبلی را ندارد. فردوسی در اینجا خیلی راحت علیه شاه صحبت می‌کند. قهرمان این قسمت وزیر است. وزیر نماینده روح ایرانشهری است. خصوصیت وزیر این است که برخلاف جو رسمی سیاست که جوی منحط است، از ایران پاسبانی می‌کند. وزیر باید ضمن پاسداشت چارچوب و حرمت شاه و دربار، روح ایران را حفظ کند و نفع ایران را بر نفع کوتاه‌مدت این و آن ترجیح بدهد.

برگردیم به آقای رئیسی. آقای رئیسی زمانی بروز کرد که وضعیت دولت‌مرد به انحطاط رسیده بود. اینجا اگر بخواهی در همان چارچوب معهود بازی بکنی، زمین اینقدر آلود است که تو را می‌بلعد. اینجا بود که نحوه جدیدی از سیاست‌ورزی در آقای رئیسی ظهور کرد که با عینک متعارف سیاست دهه نود، نه هوش سیاسی داشت و نه اراده مستقل سیاسی؛ اما به نحو عجیبی هوشمندانه می‌توانست زمین بازی را به هم بزند. این شخصیت جدید، چون بیرون از زمین بازی بود، خیلی از ترفندهای زمین بازی دیگره علیه‌اش کار نمی‌کرد. فحش خورد؛ اما در مقابل فحش عکس‌العمل نداشت و به مرور توانست قدری از این سیاست رسانه‌زده را تعدیل کند. نشانه‌اش کجاست؟ اینکه ما واقعاً وارد جنگ با اسرائیل شدیم و چیزی به هم نریخت. در دهه نود، به اسم سایه جنگ که بر سر کشور است، رئیس‌جمهور تغییر می‌کرد. اینجا ما واقعاً وارد جنگ شدیم و چیزی به هم نریخت. حتی با زار هم تلاطم پیدا نکرد. قبلاً می‌گفتند فقط به خاطر نوشتن مرگ بر اسرائیل بر روی موشک بدبخت می‌شویم. حالا موشک به اسرائیل شلیک کردیم و بدبخت نشدیم. اینجا است که متوجه می‌شویم با آقای رئیسی واقعاً چیزی عوض شده است.

آقای رئیسی و مسئله امتداد

هر که شد مَحرم دل در حرم یار بمآند
وآن که این کار ندانست در انکار بمآند

یکی از پرسش‌های اساسی در خصوص معنای دولتمرد، در ایران پس از انقلاب اسلامی، نسبت و نحوه مواجهه آن با نظام سیاسی برآمده با انقلاب است. هر چند که اکثر دولتمردان بچه‌های این انقلاب بوده‌اند و بارها به آن ادای احترام کرده‌اند و بر پایبندی به آن سوگند یاد کرده‌اند؛ اما هیچگاه این نسبت بسامان نبوده است. نوع دولتمردان در این فضا به چالش رسیده‌اند و این، مایه طعن نظام سیاسی شده است که اکثر رؤسای جمهور، عاقبت به خیر نشده‌اند. اکثر رؤسای جمهور به این نتیجه رسیده‌اند که باید قانون اساسی اصلاح شود، در اکثر دوره‌ها، موضوع حاکمیت دوگانه مطرح شده است و...

شخصیت سیاسی آیت‌الله رئیسی در این خصوص، در نقطه خاصی ایستاده است؛ جایی که گویی خیلی از این چالش‌ها که در دهه‌های قبل پیش می‌آمد، گویی با حضور ایشان رنگ باختند. چگونه باید این مسئله را تحلیل کرد؟ آیا مسئله به شخصیت وابسته و بی‌اراده او بازمی‌گردد و یا چیزی دیگر در اینجا وجود دارد؟ حقیقت این است که نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی، محصول حرکت چند صد سال مبارزات مردم ایران با استعمار و استکبار است. این نظام سیاسی، خلق الساعه تکوین نیافته و خلق الساعه به طرح و برنامه‌هایی نرسیده است. در واقع، عقلی پشت این ساختار، آرمان‌ها و اصول و طرح‌ها و برنامه‌ها وجود دارد که انکار آن برابر است با تعلیق و بی‌تاریخ شدن. معمولاً دولت‌ها در فضایی بر سر کار می‌آیند که گویی بناست چرخ را از نو بسازند.

آقای رئیسی عمیقاً به این تاریخ طی شده و این عقل شکل‌گرفته باورمند بود؛ برای همین، کار آقای رئیسی این بود که پروژه‌های نظام را جلو ببرد. اگر از این زاویه به

مسئله نگاه کنیم، می بینیم که عقلانیت قابل توجهی در آن وجود دارد؛ یعنی تشخیص اینکه در افق این چندصدسال حرکت سیاسی مردم ایران، بهترین کار چیست؟ ساختن یک برنامه، بی توجه به این تاریخ و بعد، زورزدن برای پیش رفتن آن یا احترام به این عقل جمعی و تاریخی؟ دولت‌ها معمولاً در ایران، در نفی گذشته شکل می‌گرفتند و چهره‌ای ناجیانه برای خودشان قائل بودند. آقای رئیسی کمترین تنه را به دوره قبل خود وارد کرد. سعی کرد با همین بدنه موجود در نظام با تمام ضعف‌ها و قوت‌ها کار بکند؛ بنابراین یکی از ویژگی‌های شخصیت سیاسی آقای رئیسی، باورمندی به هویت تاریخی انقلاب بود و این باورمندی ناشی از گشودگی نسبت به عقل جمعی و تاریخی ایرانیان بود.

ثمره این شخصیت کجا خودش را بهتر نشان می‌دهد؟ در تعاملات جهانی. طرف خارجی کاری به هوش و استعداد سیاسی دولتمرد ندارد. برای او مهم است که چقدر می‌تواند اعتماد کند که این دولتمرد، واقعاً نماینده ایران است. راز اقبال دولت‌ها به آقای رئیسی این بود که او امتداد نظام سیاسی ایران بود. این امتداد بودن، قدرت عجیبی برای دولتمرد به همراه دارد. در دوره آقای رئیسی دیگر طرف‌های خارجی احساس نمی‌کردند، دولت یک زائده چهارساله است و ارزش ندارد که با او طرف حساب شویم و باید مستقیم سراغ بیت رهبری برویم.

اینجاست که می‌شود گفت «از قضا سرکه انگبین صغرا فزود»، طرح‌ها و پروژه‌های دولت‌ها که برآمده و امتداد مسئله‌های نظام و مردم نباشد، به جای آنکه موجب قوت آن‌ها شود، موجب ضعفشان خواهد شود و مراودات داخلی و بیرونی آن‌ها را دچار فرسایش خواهد کرد.



شہادت آیت اللہ رئیسی وسلوک جمعی ما



حمزہ
وطن فدا

اگر بخواهیم انقلاب اسلامی را در یک جمله خلاصه و جوهره‌ای از آن پیدا کنیم، انقلاب اسلامی یک نظریه حاکمیتی نوین است؛ یعنی ادعای امام در مرحله اول ادعای اینکه «جامعه را اخلاقی می‌کنم» نیست، ادعای امام ادعای اینکه شما را به «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» می‌رسانم نیست، ادعای اولیۀ امام این نیست که برای شما برکت می‌آوریم. این‌ها هست؛ ولی یک کمال اعظم و جوهره‌ای وجود دارد که می‌گوید اگر می‌خواهید به همه کمالات برسید، به‌گونه‌ای که اگر این کمال محقق شد، همه کمالات می‌آید و اگر این نشد بقیه هم نمی‌شود، این است که عالم یک جنس حاکمیت است.

نظریات اصلاحی زیادی در ایران وجود داشت؛ اما چرا حضرت امام روی ولایت فقیه ایستاد؟ صدها ایده اصلاحی، صدها مدل اصلاحی، صدها زمینه اصلاحی وجود داشت؛ اما امام محکم ایستاده و می‌گوید باید یک اتفاق بیفتد و آن اتفاق «ولایت فقیه» است؛ چرا؟ این ولایت فقیه را اگر به دست دستگاه‌ها ضمه علوم سیاسی بدهید که ترجمه کند، یک شکلی می‌شود؛ اگر دست خود مکتب امام بدهید تا برای شما ترجمه کند، چیز دیگری می‌شود؛ می‌گوید اگر این عالم، عالم ولایت است (واقعاً با تمام آن دارایی‌های عرفانی که داریم، این را می‌فهمیم که توحید فاعلی خدای متعال است و همه چیز دست اوست) هیچ فعلی در عالم نیست، مگر اینکه به دست خدای متعال است؛ هیچ پیروزی‌ای نیست، جز به خواست خدا «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». اگر این‌ها از لفظ خارج شود و به ادراک و باور حکیم بزرگواری مثل حضرت امام تبدیل شود، فرق می‌کند.

آن وقت است که حکیم می‌گوید: می‌دانید نجات چیست؟ عقل اسلامی به شما می‌گوید نجات این است که اداره امورتان را به دست خدای متعال بدهید. خدا بهتر از شما می‌داند که چگونه باید امور را پیش ببرد، به خدا توکل کنید. «إِلَهِی اَعْزِمْنِی بِتَدْبِیرِکَ لِی عَن تَدْبِیرِی»؛ «اللهم اقوِّضْ أَمْرِی إِلَیک».

این منظومه‌های عرفان، اگر در حکمت عرفانی ما بیاید، چگونه می‌شود؟ این‌ها در شعر ایرانی متبلور هستند؛ مثلاً حافظ می‌گوید: «تو خود حجاب خودی از میان برخیز»؛ یعنی سیاست (یا عالم) این‌طور است که تو باید کنار بروی و کار را به دست خدا دهی. اساساً مشکل، خود تو هستی، مشکل آنجایی است که تو می‌خواهی به اراده‌ات در صحنه عالم اتفاقی بیفتد: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»، ادعای تمام این «أَيْدِي النَّاسِ» ادعای اصلاحی است، «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» آمدند که اصلاح کنند؛ ولی چرا افساد شد؟ ریشه آن افساد این بود که «تو» وسط بودی و باید کنار می‌رفتی. اگر این فهم اتفاق بیفتد، می‌توان عالم را به دست خدا داد که او هم به دست ولی الهی بدهد، به دست پیغمبر اکرم (ص) بدهد.

در دوران غیبت به دست چه کسی بدهد؟ به دست ولی فقیه. امام گفتند: پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکتان آسیب نرسد؛ درحالی‌که می‌توانستند این جمله را بگویند که «تدبیر کنید تا به مملکتان آسیب نرسد». تدبیر خیلی مهم است و اسلام هم به تدبیر زیاد سفارش کرده است؛ ولی ایشان این را نگفتند، یا مثلاً می‌توانستند بگویند: «برای اینکه به مملکتان آسیب نرسد، خیلی تقوا داشته باشید» یا «خیلی به همدیگر خدمت کنید که به مملکتان آسیب نرسد»، اما ایشان گفتند که «پشتیبان ولی فقیه باشید تا به مملکتان آسیب نرسد». می‌دانید چرا؟ زیرا اگر توانستید در مدار ولایت قرار بگیرید «اللَّهُ وَلى الَّذِينَ آمَنُوا يَخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»، به طرق دیگری پر از شکوفایی خواهد شد.

در انقلاب اسلامی ما ریاست کل را از مدار پادشاهی طاغوتی به مدار ولایت فقیه رساندیم. این قدم بزرگی بوده است که برداشته‌ایم. این گام اول است. گام دوم چیست؟ حضرت آقا به صراحت می‌گویند که ما در مرحله دولت‌سازی هستیم و ۴۰ سال است که در مرحله دولت‌سازی گرفتار شده‌ایم. خب مرحله دولت‌سازی چیست؟ بر اساس ذهنیت علوم انسانی زده موجود فضای کشور ما، دولت موفق،

دولتی است که شاخصه ۲، ۱، ۳، ۴ و ۱۰ را داشته باشد. اگر بخواهیم کمی رنگ انقلابی به آن بدهیم، می‌گوییم: شاخصش این است که با مردم بهتر باشد، فلان کار را کند، خدمت کند و... .

می‌دانید این کار شبیه چیست؟ شبیه این است که در دوره پادشاهی شاهنشاهی محمد رضا پهلوی بگویید: «همین خوب است، عیب ندارد.» حالا روحانیت باید چه کار کند؟ بچه مسلمان‌ها چه کار کنند؟ عیب ندارد که مثلاً شما هم یک قاضی محکمه‌ای در این مسجد داشته باشید، شما هم یک مقداری این طوری یا آن طوری باشید.

تزی که حضرت امام داشتند این بود که افق پادشاهی باید جابه‌جا شود، افق ریاست جمهوری در ایران باید جابه‌جا شود، افق ریاست جمهوری در ایران باید برگردد به افق ولایت. تمام اسلامی بودن نظام اسلامی و انقلاب اسلامی، به این نیست که الان مفسد اقتصادی داریم یا نداریم؛ بلکه به این است که ردای حاکمیت به دوش فقیه نشست، این است که می‌گوییم انقلاب ما اسلامی شد؛ ولی نسبت به بقیه چیزها به جز حکومت، هنوز خیلی باید کار کنیم تا مفسد برود و اقتصاد درست شود و... یعنی مسئله در آنجا، حاکمیت بوده است.

اینجا هم همین است؛ یعنی باید افق در ریاست جمهوری از افق کارشناسی‌ها و افق کارآمدی بیرون بیاید و در افق ولایت قرار گیرد؛ یعنی این طور باشد که اول الله، بعد رسول الله، بعد ولی فقیه و لایه بعد نخبگی ولایی و بعد مردم هستند، افق بزرگ چیست که افق ظهور حضرت حجت (عج) است؟ قرآن در سوره قصص تعبیر خیلی صریحی دارد: می‌خواهم مستضعفان وارث زمین شوند، مستضعفان واقعاً ائمه شوند؛ یعنی نقطه و افق نهایی واقعاً ولایت مردم است، واقعاً مردم سالاری به معنای کلمه حقیق است؛ ولی همان طور که فاصله ولایت معصوم تا ولایت مردم را ولی فقیه برمی‌دارد، فاصله ولی فقیه تا ولایت مردم را دولت ولایی برمی‌دارد، دولت در افق

ولایت برمی دارد. ما دولت در افق ولایت را تجربه نکردیم، دولت به معنای شخص رئیس جمهور نیست؛ بلکه به آستانه‌هایش نزدیک شدیم، اما به معنای دولت هنوز نتوانسته ایم.

اگر این معنا مخابره شود، آن وقت اساساً شما از رئیس جمهور معنای دیگری را متوجه می‌شوید. جنس مناظرات تکالبی و درگیرانه در تمام سال‌های اخیر، در قصه ریاست جمهوری را ببینید! آیا مسخره نیست اگر همین دعوا را سرانتخاب ولی فقیه داشتیم؟! مثلاً علمای بزرگوار برای ولی فقیه شدن، شروع می‌کردند به پنجه به روی هم کشیدن! این حرف چقدر مسخره است! می‌گفتید این چیست؟ آیا ولایت این شکلی هم می‌شود؟ با پنجه کشیدن روی هم؟ اصلاً می‌شود؟! این فانتزی نیست؟ اصلاً فکاهی است. چرا می‌گویید این مسخره است؟ چون افق اینجا، افق ولایت است، افق تقواست، افق زهد است، افق دوری از دنیا است، افق این است که «هر کسی تَرْتُّس دارد و دنبال ریاست است، ملعون است»؛ حالا شما از ریاست کل به ریاست جزء می‌رسید، چه می‌شود؟ یکباره می‌بینید وارد دنیای بیخودی (شبهه دنیای دنیا مداران) می‌شویم؛ تعبیری که شهید بهشتی می‌گفت: «ما تشنگان خدمت هستیم نه شیفتگان قدرت.»

یک وقت است که شما می‌گویید آقای رئیسی بزرگوار خیلی خدوم بود، جان ما فدای ایشان! بلکه خدوم بود، خیلی متواضع بود، احسنت! خیلی باتقوا بود، احسنت! خیلی مردم‌مدار بود، خیلی احسنت! می‌دانید مثل چه می‌ماند؟ مثل این است که بگویید زور امیرالمؤمنین خیلی زیاد بود، جان ما فدای ایشان! در خیبر می‌کند، خیلی علمشان زیاد بود، خیلی باصفا بود، نان و خرما در خانه مستضعفان می‌برد؛ اما آیا این‌ها علی بن ابی طالب است؟ این‌ها که علی بن ابی طالب نیست! عظمت علی بن ابی طالب به این است که در مدار ولایت الهی قرار گرفته است. اگر در آن مدار قرار گرفتی، همه این‌ها محقق است.

آیا تعجب نمی‌کنید که چرا شهدا این قدر به هم شبیه هستند؟ شما می‌گویید آیا این‌ها در یک مدرسه درس خوانده‌اند؟ آیا بچه یک پدر و مادر هستند؟ چرا این قدر به هم شبیه هستید؟ شهید بهشتی، شما چقدر شبیه شهید مطهری هستید. شهید مطهری شما چقدر شبیه شهید صدر هستید. شهید صدر شما چقدر شبیه آن یکی هستید! چقدر این‌ها شبیه هم هستند! «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ...» نور است و همه این‌ها از یک نور تغذیه می‌کنند. آیا می‌شود کسی در مدار ولایت باشد، ولی برای مردم خاک نباشد؟ آیا می‌شود ابوترابی زندگی نکند؟ نمی‌شود. آیا می‌شود یک نفر در افق ولایت زیست کند، ولی آزاداندیش نباشد؟ چرا فلانی آزاداندیش نیست؟ چرا رفتار یک نفر تحکم‌آمیز است؟ برای اینکه «من» ش خیلی بزرگ است. اگر جرابانی «مَن» ش کوتاه باشد و واقعاً در مدار ولایت قرار گیرد، آیا می‌شود آزاداندیش نباشد؟ آیا می‌شود نفع مردم را بر نفع خودش ترجیح ندهد؟ و اگر کسی واقعاً نفع عمومی را به مردم ترجیح دهد، آیا می‌شود آزاداندیش نباشد؟ آیا می‌شود به علم رجوع نکند؟ آیا می‌شود به کارشناسی رجوع نکند؟ آیا می‌شود هدایت بقیه...؟ آیا می‌شود؟ و...

ببینید اصلاً وارد وادی دیگری می‌شود. بشارت این چنین آدمی شدن چیست؟ بشارتش این است که او دیگر کارگر نیست.

شما دوست داشتید آقای رئیسی یک دولت فخیمه درست کند و مشکلاتتان را حل کند، آن یک وجه هدیه علی بن موسی الرضا بود؛ یک وجه هدیه دیگر هم دارد [و آن، این است که] باید بت‌هایتان را بشکنم. او که کارهای نیست! فکر می‌کردید او کار را پیش می‌برد؟ الان هم هنوز فکر می‌کنید که دولتی می‌آورد و آن دولت محقق می‌کند؟ اگر فکر ما این باشد، دوباره خدای متعال ما را پشت این سنگر نگه می‌دارد. یک لایه پایین می‌آید، چه می‌شود؟ یک لایه پایین تر بیاید، دیگر وارد دنیا شده‌ایم؛ مثلاً در سیاست می‌گوید که جوابش را نده: «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»، این آیه را باور می‌کنید؟ پس در مناظره جوابش را نده؛ اگر در افق ولایت زیست نکنید،

نمی‌توانید جواب ندهید، انسان تحمل نمی‌کند، جان تحمل نمی‌کند. اگر این باور در ما به وجود بیاید که با این شهادت واقعاً وارد مرحله عجیبی از دولت اسلامی شده‌ایم، دیگر بقیه‌اش مسیر سلوک است. باید برای ریاست جمهوری تان دنبال سالک بگردید؛ کمانیکه برای رهبری تان دنبال سالک گشتید. آن کس که از همه بیشتر به هوای نفس خودش غالب است، امیر است. آن کس که از همه به مردم دلسوزتر است، آن کس که واقعاً دستش در دست اهل بیت قرار گرفته، آن کس که واقعاً سرشار از حکمت اهل بیت است، دنبال او بگردید!

اگر چنین کسی آوردید، چرا پیروز خواهید بود؟ چون اساساً در این جنس از حاکمیت دیگر شما در صحنه نیستید، خدای عالم در صحنه است. کار شما چیست؟ کار شما انتخاب است. شما امیرالمؤمنین را انتخاب کن، بقیه‌اش را بین برایت چه کارها که می‌کند. چه کسی این کارها را می‌کند؟ امیرالمؤمنین می‌کند. امیرالمؤمنین خودش در دعای کمیل می‌خواند «أَنَا فَقیْرٌ»؛ خدایا دست من نیست، تو هستی! ولی شما بدون امیرالمؤمنین می‌توانید؟ یک نفر می‌خواهید که واقعاً بی‌نفس باشد، بی‌نفس باشد که بی‌نقص شود و خدای متعال کار را جلو ببرد.

اگر واقعاً دست ولی فقیه در دست ولی معصوم است و اگر امروز واقعاً صاحب‌الزمان کار را جلو می‌برد و پروژه اسلامی شدن جهان را (لِيُظَهِّرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) به دست گرفته است و همه کارگر هستند، باید گفت: ملت ایران! هدیه علی بن موسی الرضا بر شما مبارک باد. این آغوشی که علی بن موسی الرضا برای این ملت باز کرد، بر شما مبارک باد. به شما اجازه دادند وارد وادی‌ای شوید که دولت (ریاست جزء) در افق ولایت قرار گیرد.

حالا این را سر دست بگیرید که ایران الگو (حضرت آقا همه حرفش این است) و ایران شهید که همه عالم به تماشای او می‌نشینند، می‌گویند یک دولت برایتان آوردم. حاج قاسم شهید را دیدید که چگونه برایتان جبهه مقاومت درست کرد؟ دانشمند

شهید را دیدید که خواست دانش و دانشگاه را در ایران مقدس کند و در مدار امت
اسلام قرار دهد، حالیکه دولت شهید را هم بینید.

آقای رئیسی و کارآمدی نظام اداره بر اساس



حمید
ساجدیان

تجربه انسان وقف

اگر به دولت از نظر ماهیت سازمان دهی فکر کنیم و الگوی اداره دولت را موضوع توجه خود قرار دهیم، دولتی که میراث دارش هستیم، یک سازمان هرمی است. سازمان هرمی در واقع بر پایه اعمال قدرت و خط فرمان حرکت می‌کند و دستورات و بخش نامه‌ها هستند که تحرک را ایجاد می‌کنند. سازمان هرمی سازمانی است که آدم‌هایش را استخدام می‌کند، اجیر می‌کند؛ یعنی برای اینکه افرادی در این سازمان کار کنند، قاعداً باید اجیر شوند؛ در واقع همین چیزی است که ما به اسم کارمندی می‌شناسیم.

علاوه بر خوبی‌هایی که این سازمان دارد، می‌توان گفت که آسیب‌هایی هم دارد. از نظر اقتصادی خیلی گران است؛ یعنی مثلاً گران‌ترین کار این است که شما برای اینکه یک کاری را انجام بدهید، اداره‌ای برایش تأسیس کنید و بعد حقوق یک نفر را به صورت تمام روز به او بدهید و بگویید که شما تمام روز اینجا هستید؛ ولی احتمالاً چند ساعت کار دارید؛ مثلاً کار مفید ادارات را که نگاه می‌کنید، متوجه می‌شوید چند ساعتی بیشتر نیست؛ در حالی که اگر این کار را در سازمان‌دهی‌های دیگر انجام دهید، خیلی با صرفه اقتصادی بیشتر است. طبیعتاً هزینه این‌طور سازمان را باید از زاویه مالیات و از راه‌های منابع ملی کشور تأمین کرد و خود این کار، نارضایتی ایجاد می‌کند. شما می‌خواستید ایجاد رضایت کنید، آمدید یک دولت تشکیل دادید، بعد مالیات‌ها را باید افزایش دهید یا باید سرمایه‌های آیندگان را بفروشید، خام‌فروشی کنید که بتوانید آن را بگردانید؛ در حالی که کارها را می‌توان به شکل دیگری که ارزان‌تر است، انجام داد.

این سازمان از زاویه فرهنگی و تربیتی که احتمالاً مهم‌تر از جنبه اقتصادی‌اش است، یک آسیب جدی دارد؛ وقتی در این سازمان فرهنگ کارمندی (فرهنگی که منتظر است بخش نامه بیاید تا حرکت کند) غالب می‌شود، آدم‌ها تحرک خودشان را از دست می‌دهند؛ یعنی این‌ها خودشان نمی‌جوشند؛ بلکه منتظر هستند. این ساختار به شما ضریب برای تحرک نمی‌دهد؛ بلکه برعکس، اگر از این چهارچوب‌ها حرکت کنید، جزو تخلف‌هایتان حساب می‌شود.

این سازمان از نظر اداری هم یک آسیب دارد. این سیستم بُرد اقتدارش در رأس هرم کم است؛ یعنی تا پشت در اطاق خودش بیشتر نیست؛ مثلاً اگر دستوری بدهد، این دستور تا پشت در بیشتر زورش نمی‌رسد و به راحتی ادامه ندارد. این ادامه خودش با خیلی از موانع روبه‌روست؛ چون اولاً سلسله‌مراتبی هست و هر کدامشان اگر بخواهند اعمال اقتداری روی آن انجام بدهند، آن‌ته خط معلوم نیست این دستوری که در رأس هرم دنبال می‌شد، چه اتفاقی روی آن می‌افتد یا اینکه چون سلسله‌مراتبی است، برای اینکه بازخوردی از این دستوری که دادیم بگیریم، در اینجا گزارش، ملاک این سیستم است و بخشی از این سیستم‌ها، سیستم‌های گزارش‌دهی است. حال اگر در گزارش خط‌هایی باشد، عملاً فردی که در رأس هرم هست، نمی‌داند که واقعاً این چیزی که خواسته است، اجرا شده یا نه یا مثلاً زمینه اینکه قانون دور زده شود و اینکه قانون در واقع به ضد خودش تبدیل شود یا قانون را رعایت نکنند، وجود دارد.

این چالش، چالشی است که مخصوص ما نیست. تقریباً ایده «رفتن دولت‌های هرمی به سمت مدل‌هایی که بتواند با بهینه‌ترکردن مدیریتی و خصوصی‌سازی و تجارتي‌ترکردن و قواعد بخش خصوصی را در دولت جریان دادن، خودش را بهینه کند» یک دوره‌ای در ایران هم بوده و شکست خورده است.

ایده‌هایی در دنیا دنبال می‌شوند که سعی می‌کنند این مشکل را در بیرون از دولت حل کنند؛ چون این دولت با این اقتصادی که گفتیم، علی‌القاعده نمی‌تواند این مشکل را حل کند.

معتقدم حضرت آیت‌الله رئیسی توانستند یک نمونه و یک الگو در این زمینه بسازند. آقای رئیسی عدم تحرک این ساختار بزرگ و فربه و این ماشین سنگین را با کار بهینه و با خستگی‌ناپذیر بودن و با مجاهدت و با آن قَسَمی که به عنوان رئیس جمهور خوردند و به آن وفادار بودند، جبران کردند؛ یعنی ایشان از جای دیگری اعمال قدرت را دنبال می‌کند، نه از جایگاه رسمی خود و به عنوان یک رئیس جمهور. تحرک کسی که می‌تواند تا سرحد جان

مجاهدت کند، ناشی از آن زمینه‌های ایمانی است که ما در ایشان این‌ها را دیدیم و همین ایمان عاملی بود که توانست مجاهدت در این سطح را نشان دهد.

همچنین زمینه‌ای که ایشان در سازمان بازرسی داشت و گزارش‌های خلاف و درروهای این قضیه را می‌شناخت و زمینه قضایی که ایشان داشت، این‌ها نشان می‌داد که شما به عنوان کسی که در رأس هرم قدرت هستید، اگر از ظرفیت قضایی کاملاً آگاه نباشید، احتمالاً مدام در حال دور خوردن باشید و این خصوصیات انسجام خوبی را در ایشان ایجاد کرده بود یا شعاری که در همان تحرک زیاد داده می‌شد و در بین مصاحبه‌های این روزها هم بود که می‌گفتند: شعار همیشگی آقای رئیس جمهور این بود که در این سیستمی که این قدر سخت و سنگین کار می‌کند، ۱۰ درصد طراحی لازم است و ۹۰ درصد پیگیری. حالا معمولاً با عدد ۸۰، ۲۰، زیاد شنیده‌ایم؛ اما گویا پیگیری این قدر مهم‌تر است؛ یعنی ایشان برای کارش فرمول هم درست کرده که من ۱۰ درصد طراحی و ۹۰ درصد پیگیری می‌کنم تا این سیستم بتواند حرکت کند، طبیعتاً برایش از خانواده، از جان و از همه چیز خودم هم می‌گذرم.

مؤلفه دیگری که ایشان داشت و باعث شد چنین شخصیتی دربیاید و ما بتوانیم مدعی شویم که کارایی‌ترین شکل دولت را در زمینه فرایند اداره تجربه کردیم، زمینه صمیمیتش بود؛ یعنی ایشان وقتی ته خط می‌ایستاد، آن دستوری را که در رأس هرم گفته شده، در ته خط دنبال می‌کرد؛ در واقع خُلق مردمی ایشان باعث می‌شد از گزارش‌ها و از فرایندها آزاد شود و کانالیزه بودن را از آن‌ها بگیرد، مجموعه این‌ها هم مشروعیت را درست می‌کرد، هم خط فرمان را راه می‌انداخت.

می‌توان گفت که ما به بهینه‌ترین و کارآمدترین شکل، دولتی را بدون تجارتی کردن و بدون اینکه فرهنگ بازار را در آن اضافه کنند، بلکه با فرهنگ خدمت و اضافه کردن فرهنگ ایمان تجربه کردیم.

شہید ریسی و فرهنگ سیاسی ما



حمید
ابدی

بعد از سال‌های دفاع مقدس، به یک نظم سیاسی مبتلا شدیم و به تبع آن، یک موازنه سیاسی هم بین نیروهای سیاسی کشور شکل گرفت و بر سیاست‌ورزی در کشور منطقی حاکم شد. این منطق وجوه مختلفی داشت: مبتنی بر زدوبند و بر نوعی از رقابت منفی استوار بود. در این منطق سیاسی که شکل گرفته بود، عملاً از مسائل کشور غفلت و به آینده حواله داده می‌شد؛ یعنی به تبع این فرهنگ سیاسی که در کشور داشتیم، همیشه از مسائل اساسی کشور عبور می‌کردیم و همین فرهنگ سیاسی، فضای اداره و الگوی اداره کشور را عملاً به سمت نوعی از توسعه غیردرون‌گرای وابسته پیش برد.

وقتی آقای احمدی‌نژاد بر سرکار آمد، چون ایشان منتقد این فرهنگ سیاسی بود، گویا اراده جدیدی شکل گرفت؛ به گونه‌ای که تصور می‌شد با آقای احمدی‌نژاد می‌توان از این فرهنگ سیاسی عبور کرد و همین امر، امید جدیدی را در دل‌ها ایجاد کرد. اگر بخواهیم انصاف را در حق آقای احمدی‌نژاد رعایت کنیم، باید بگوییم که ایشان تا حدی و در برهه‌هایی از دوره هشت‌ساله ریاستشان واقعاً توانستند این را به ما بچشانند که می‌توان فرهنگ سیاسی دیگری را دنبال کرد؛ حتی آقای احمدی‌نژاد موفق شدند در مواجهه با این فرهنگ سیاسی، ماهیت پشت‌پرده مانده این فرهنگ سیاسی را برملا کنند؛ چرا که این فرهنگ سیاسی ادعای عقلانیت و اخلاق داشته و در فضای جامعه ما اعتباری داشت؛ اما خود آقای احمدی‌نژاد در مقامی است که می‌خواست ما را از این فرهنگ سیاسی عبور دهد؛ یعنی خودش هم عمدتاً درون این زمین سیاسی، بازی و تلاش کرد درون همین فرهنگ سیاسی طرح خود را پیش ببرد؛ بدین معنا که خود آقای احمدی‌نژاد عامل بقای این فرهنگ سیاسی در فضای سیاسی کشور شد و نتوانست ما را از این فرهنگ سیاسی که در فضای بعد از دوران دفاع مقدس شکل گرفته بود، عبور دهد.

وقتی حاج‌قاسم شهید شدند، از یک جهت دروازه‌ای به روی ما گشوده شد؛ به خصوص به واسطه آن جمله‌ای که حاج‌قاسم در وصیت‌نامه‌شان داشتند که «جمهوری اسلامی

حرم است». این جمله از یک جهت، طلیعه یک فرهنگ سیاسی بود؛ چون آن جوهره کنشگری سیاسی آقای احمدی نژاد که شاید بتوان گفت در مجموعه بزرگ نیروهای انقلابی هم تا حدی بوده و تا امروز هم هست، یک نوع «دیگری انگاری» با ساختار رسمی جمهوری اسلامی است؛ یعنی ساختار رسمی جمهوری اسلامی را به عنوان دیگری خود فرض کردن و با او جنگیدن. این جمله حاج قاسم تذکری بود به نیروهای انقلابی و راه جدیدی را نشان داد؛ آن هم اینکه در متن ساختار رسمی جمهوری اسلامی هم می توان راهی را طی کرد. «جمهوری اسلامی حرم است»؛ یعنی اینکه در متن این ساختار، برای حرکت حریمی داری و این ساختار حرم توست؛ می توانی در این حرم آرمان ها را پیگیری و مسیر خودت را دنبال کنی.

با همه گشایش هایی که شهادت حاج قاسم سلیمانی برای ما به دنبال داشت، اما هنوز این ها را در مقام دولت و دولتمرد به صورت متعین ندیده بودیم که چه کسی واقعاً می تواند ردای این فرهنگ سیاسی جدید را بر تن کند و آن فرهنگ سیاسی جدید را تعین بخشد و در فضای دولت بتواند بنیان گذار آن سیاست جدید باشد.

به نظر می رسد این فرهنگ سیاسی در ۱۳۸۸ و در فضای مناقشه های ۱۳۸۸، خشونت خود را نشان داده و اعتبارش تا حدی فروریخته بود؛ ولی به دلیل فقدان سیاست مداری که بتواند متعین نقطه مقابل این فرهنگ سیاسی را در مقام دولت بنا کند، ادامه پیدا کرده بود. به نظر می رسد آقای رئیسی، هم خودشان و هم شهادتشان طلیعه زمین سیاست جدید جمهوری اسلامی است. طلیعه این است که زمین سیاست و فرهنگ سیاسی ما در جمهوری اسلامی متحول شود.

این کار بزرگ آقای رئیسی به چشم نیروهای انقلابی آن چنان که باید نیامد و شاید بگوییم این برای قبل از شهادت ایشان بود که در غربت بودند؛ اما به نظر می رسد بعد از شهادت هم آن گونه که باید به چشم بیاید، نیامده است. علت آن چیست؟ علت آن است که ما سیاست و فرهنگ سیاسی را مفروض می گیریم؛ یعنی احساس می کنیم

سیاست و فرهنگ سیاسی متناسب، مستقر است و آن چیزی که باید به آن پردازیم و تمنای آن را داشته و در پی آن باشیم، الگوها، ایده‌ها و برنامه‌های تحول‌خواهانه در بخش‌های مختلف است؛ به همین دلیل، احساس اینکه باید خود سیاست را بنا کنیم و پای فرهنگ سیاسی بایستیم تا شکل بگیرد، زیاد پررنگ نیست و احساس نیازی مبنی بر اینکه خود سیاست را هم باید ایجاد کنیم، نداریم؛ یعنی غیر از اینکه مثلاً باید در اقتصاد طرح و ایده تحول‌خواهانه داشته باشیم، در مردمی‌سازی باید ایده‌ای داشته باشیم، در مسکن، شهرسازی و... باید ایده داشته باشیم، در حکمرانی باید ایده‌ای داشته باشیم، باید خود سیاست و آنجایی که می‌خواهیم این ایده‌ها را در آن ببریم هم محقق کنیم؛ یعنی اول باید خود این زمین را برپا کنیم؛ چرا که در چنین زمینی می‌توانیم ایده‌ها را دنبال کنیم.

به نظر می‌رسد مثنی سیاسی و الگوی سیاست‌ورزی آقای رئیسی و الگویی که ایشان در دولت سیزدهم مستقر کرد، اساساً اجازه داد که ما به مسائل کشور فکر کنیم. ما فکر می‌کنیم که همیشه به‌طور طبیعی می‌توان به مسائل کشور فکر کرد و علی‌القاعده همیشه دولت باید به مسائل کشور فکر کند؛ ولی واقعیت این است که این‌طور نیست و دولت و مجلس به‌طور طبیعی نمی‌توانند به مسائل کشور فکر کنند؛ اول باید فرهنگی سیاسی شکل بگیرد. در این فرهنگ سیاسی است که می‌توانیم به مسائل کشور فکر کنیم و در این فرهنگ سیاسی وقت آن می‌رسد که بگوییم این ایده بهتر است یا آن. وقتی فرهنگ سیاسی متناسب وجود ندارد، وقتی زمین سیاست درستی در کار نیست، ما، ماقبلِ منازعه‌ایده‌ها هستیم؛ با یک مثال این را می‌خواهیم بیان کنیم: یکی از کسانی که در همین دولت سیزدهم مسئولیت گرفته بود، می‌گوید: «ما تصورمان این بود که داریم روی تشک‌گشتی می‌رویم تا مثلاً با ایده‌های نولیبرال بجنگیم. وقتی رفتیم داخل، دیدیم اصلاً تشکی نیست که من بخواهم با کسی گشتی بگیرم. من با دوبنده‌آبی رفتن روی تشک. اصلاً روی آن تشک فضا فضایی نیست که منازعه‌ای بین

یک ایده با ایده دیگر باشد؛ بلکه مجموعه‌ای از اضطرارهاست که تصمیم‌گیر است و مسئول ما را سوق می‌دهد به این سمت که چه تصمیمی بگیرد. در آنجا اصلاً دعوایی بر سر اینکه کدام ایده بهتر یا کدام ایده انقلابی‌تر است، شکل نمی‌گیرد.

آقای رئیسی اولین رئیس جمهوری بود که فراقکنی نکرد، نگفت اختیارات من کافی نیست یا نمی‌گذارند کار کنم؛ بلکه مسئولیت را به عهده گرفت. اولین رئیس جمهوری بود که محکم ایستاد تا رقابت منفی بین قوا شکل نگیرد. شاید در ذیل ایشان و در دولت یکی دو نفر کارهایی شده و رویکرد تقابلی باشد؛ ولی ایشان شخصاً مراقبت کرد که رقابت بین قوا شکل نگیرد.

آقای صفایی بوشهری می‌گوید: «کالایی بود که قیمت آن از ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومان رفته بود به مرز مثلاً چهل و خرده‌ای. ما به ایشان گله کردیم که حاج آقا چرا دولت اجازه داده است چنین اتفاقی رخ دهد؟ مردم دارند اذیت می‌شوند... ایشان آنجا گفت که این واقعاً تصمیم ما نیست؛ این تصمیمی است که الزام قانونی مجلس است و ما باید دنبال کنیم؛ من هم قوه مجریه هستم.» آقای بوشهری می‌گفت که ما (یعنی جمع شش‌هفت نفره‌ای که در جلسه بودند) می‌گفتیم این را به مردم بگویید که تصمیم شما نیست؛ تصمیم قوه مقننه است. او می‌گفت: «من نمی‌گویم؛ زیرا این کار خودش می‌شود محل نزاع بین دو قوه و این کشیده می‌شود در کف جامعه و خود این منازعه‌ها اصلاً اجازه نمی‌دهد که به مسائل کشور پردازیم.»

نکته مهم‌تری که رهبری جزو شاخصه‌های دولت سیزدهم دانستند، این است که این دولت آینده را قربانی امروز نکرد. این در سیاست خیلی سخت است؛ یعنی چیز ساده‌ای نیست. ما راحت می‌گوییم «آینده را قربانی امروز نکردن یعنی چه»؛ در حالی که کار خیلی سختی است. یکی از همین وزارتخانه‌های دولت سیزدهم برآوردی داشتند که اگر دولت سیزدهم با همین مسیر پیش برود، سال آینده (۱۴۰۴) رأی نمی‌آورد. اگر دوسه تا کار حال خوب‌کن برای مردم نداشته باشد (گذر از پرداختن ریشه‌ای به یک

مسئله‌ای و انجام حرکتی که مردم حس خوب به آن‌ها دست بدهد) قطعاً در انتخابات ۱۴۰۴ شکست می‌خورد. این برآورد قبل از شهادت ایشان بود؛ ولی این دولت ایستاد پای اینکه واقعاً مسئله را حل کند. شاید کسی به نحوه حل آن ایراد داشته باشد؛ ولی آینده را قربانی امروز خودش نکرد. آینده را قربانی اینکه چگونه خودش امتداد پیدا کند، نکرد.

یکی از حرف‌هایی که درباره آقای رئیسی زیاد گفته می‌شد این بود که ایشان قاطعیت و صراحت انقلابی نداشت. یکی از مواردش معمولاً در حوزه تصمیم‌گیری بود. می‌گفتند این دولت نمی‌تواند محکم تصمیم بگیرد، در باب دولت سیزدهم این زیاد گفته می‌شد؛ علت آن چه بود؟ دولت معمولاً گروه‌ها یا نحل‌های مختلف بعضاً متضاد را در تصمیم‌گیری مشارکت می‌داد؛ گروه‌هایی که معمولاً بچه‌های انقلابی به آن می‌گویند نولیبرال و مثلاً یک بار منفی دارد. درحالی‌که دولت خیلی جدی با این‌ها کار می‌کرد، آن‌ها خودشان را واقعاً در کنار دولت می‌دیدند؛ حتی سند تحول دولت را کسانی نوشتند که در فضای بچه‌های انقلابی به آن‌ها نقد وارد بود.

در دولت آقای رئیسی این‌طور نبود که در حوزه‌های مختلف، یک جریان انقلابی باشد، تصمیمی را بخت و پز کند و از طریق آقای رئیسی نافذ شود و به فضای اداره کشور بکشد؛ بلکه از همه گروه‌ها در تصمیم‌گیری‌ها استفاده می‌شد؛ بر همین اساس، این کار ایشان را معمولاً نسبت می‌دادند به اینکه او یا قاطعیت ندارد یا صراحت ندارد یا ایده ندارد.

برخی از افراد این نوع مشی کردن آقای رئیسی را به اسم بی‌تصمیم بودن او می‌گذارند و بچه‌هایی که به خصوص در فضای سیاست‌گذاری حکمرانی در موضوع‌های مختلف هستند، این را به‌عنوان یک شاخصه منفی درباره آقای رئیسی مطرح می‌کردند؛ درحالی‌که اتفاقاً ما همین را می‌خواهیم. اگر رئیس جمهوری روی کار بیاید که زیادی احساس می‌کند خودش چیزهایی می‌داند و زیادی ایده و برنامه دارد، چنین شخصی

خیلی قابل اعتماد نیست. اگر دیدید خیلی می‌گوید من با گفتمان انقلاب همه چیز را حل می‌کنم، ایده من در مسکن معلوم است، ایده‌ام در اینجا معلوم است، در آنجا معلوم است، احساس می‌کنم در خصوص چنین شخصی باید کمی ترس داشته باشیم، باید نگران شویم که وقتی کشور را به دست بگیرد، به چه سمتی خواهد بُرد. یکی دیگر از چیزهایی که درباره دولت سیزدهم زیاد گفته می‌شد این بود که دولت شرکت سهامی است. یکی از عزیزان دولت می‌گفت: «من از اول تا آخر دولت (در همین سه سال) دوسه بار با همین وزرا حرف زدم و احساس کردم این وزیر عوض شده. یعنی در دیالوگ و فضای گفتاری که در هیئت دولت حاکم بود، احساس کردم نظر او عوض شده است؛ اول دولت چیز دیگری می‌گفت، بعد چیز دیگری می‌گوید.» ما همیشه در دولت‌ها این مشکل را داریم که به راحتی هماهنگ نمی‌شوند و دولت یک‌دست به راحتی شکل نمی‌گیرد. مجلسی در کار است که باید رأی اعتماد بدهد؛ حتی موضوعی که در آن وزیر را انتخاب می‌کنند، کلی ذی‌نفع دارد؛ پس چه بخواهیم و چه نخواهیم، دولت نمی‌تواند یک‌دست باشد. اینکه دولتی چطور می‌تواند روابط و فرهنگ سیاسی‌ای ایجاد کند که آدم‌ها در تصمیم‌گیری به یک وفاقی برسند، این گم‌شده‌ای است که در دولت‌های قبلی نبود و به نظرم آقای رئیسی اگر درست ببینیم، این خصوصیت را داشت.



آقای رئیسی؛ اعتماد بدان عقل انقلاب اسلامی



محمدعلی
فولادگر

من به سرمنزل عَنقَا نه به خود بُردم راه

قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

در توصیف شخصیت سیاسی آیت‌الله رئیسی باید خیلی تلاش کنیم جوری روایت نکنیم که گویی با یک الگوی تمام از دولتمرد روبه‌رو هستیم. در واقع باید مدام این مراقبت را داشته باشیم که داریم از یک راهی صحبت می‌کنیم که آقای رئیسی در نقطه‌ای از مسیر، چیزی به ما اضافه کرده است. به نظر می‌رسد مهم‌ترین مؤلفه شخصیتی آقای رئیسی اعتماد به انقلاب اسلامی و نظام باشد که البته با یک عمق و عظمت بیشتری در خود حضرت امام و رهبر انقلاب بوده و بعضی از کارگزاران دیگر نظام هم این‌گونه‌اند. البته اعتمادی که در اینجا از آن صحبت می‌کنیم، به این معناست که مطمئن باشیم همین آرمان‌ها و ساختاری که در نظام سیاسی ما متبلور شده، کارآمد است. دوباره در همین جا این اعتماد نباید تبدیل به کلیشه بشود. مثل کلیشه ساده‌زیستی. ساده‌زیستی یعنی تو دنبال پیگیری کار مهمی هستی که اصولاً به عنوان یک مدیر، نمی‌توانی درگیر تجمعات زندگی بشوی. حالا اگر همین ساده‌زیستی را بدون روح مطرح کنیم، ارتباطش با کارآمدی بریده می‌شود. یا مردمی بودن، بین مردم رفت‌وآمد داشتن به شدت قابلیت دارد که تبدیل به کلیشه‌ای بی‌روح و حتی ضد خود بشود. مردمی بودن یک مدیر یعنی باور و اعتقاد به اینکه تنها با کمک مردم می‌شود، کارها را پیش برد، تنها در صورت اقبال مردم می‌شود تصمیمات اساسی گرفت و در کل، یعنی به جنبه‌های فرهنگی اداره کشور توجه داشتن. بدون این جنبه‌ها، کارآمدی و پیشرفت منتفی است و این امور صرفاً با تصمیم و اجرا محقق نمی‌شود. نکته دیگر اینکه این اعتماد، باید همه‌جانبه تصویر شود. مثلاً کمتر می‌شنویم که از شاخصه‌های یک مدیر انقلابی، اعتقاد به عقلانیت است. انقلاب اسلامی با تاریخ تشیع گره خورده است و عقلانیت خاصی در این تاریخ وجود دارد که یک دولتمرد انقلاب اسلامی نمی‌تواند با آن بی‌نسبت

باشد. برخی از دولتمردان ما، بیش از آنکه با عقلی از جنس انقلاب اسلامی و تشیع به مسائل نگاه کنند، با عقل دیگران می‌نگرند و همین هم هست که تصمیماتی متفاوت از نگاه امام و رهبری می‌گیرند. در واقع این طور نبوده است که آقای رئیسی تفکر نداشته باشند و به همین خاطر با نظام ولایی سازگاری پیدا کرده‌اند. بلکه عقلانیتی هم جهت با عقل نظام داشته‌اند و این مسئله، خصوصاً برای دولتمردانی که نسل اول انقلاب را درک نکرده‌اند، خیلی مهم است.

نکته دیگر در خصوص شخصیت سیاسی آیت‌الله رئیسی این است که قابل اعتماد بود. چرا که مواجهه‌ای بسیط با مردم داشت و احساس می‌کرد با همین بساطت می‌شود کارها را پیش برد. شاید بشود گفت این بساطت شخصیت با اعتماد و اعتقاد به عقلانیت انقلاب اسلامی پیوند داشته باشد. می‌شود گفت که آقای رئیسی کمتر در بین مؤلفه‌های عقلانیت انقلابی دست به انتخابگری زد. مثلاً مردم‌داری را انتخاب کند، اما استکبارستیزی را کنار زد. برخورداری از یک عقلانیتی که در محک یک تاریخ طولانی، به تعبیری ساییده شده و یکدست و هم‌آهنگ شده، به شخصیت افراد، بساطت می‌دهد. البته این به این معنا نیست که شخصیت ایشان، اعماق نداشته باشد. ما همین الان داریم به اعماقی از شخصیت آیت‌الله رئیسی مواجه می‌شویم که تا قبل از شهادت ایشان برایمان مطرح نبود.

اصولاً اعتقاد و باور است که انسان را از ورطه چندوجهی شدن شخصیت که پیوند نزدیکی با مفهوم نفاق دارد، نجات می‌دهد. بسیاری از سیاسیون ما اصطلاحاً دودوتا‌های فکری‌شان هیچ وقت برای خودشان چهار در نمی‌آمد و این عامل می‌شود که ما هم نفهمیم با چه انسانی مواجه هستیم.

چالشی که می‌خواهم به آن پردازم و معمولاً سیاستمداران انقلابی، از این حیث مورد طعن و نقد بوده‌اند، این است که آیا مسائل چندوجهی سیاست ما، نیاز به شخصیت‌های پیچیده ندارد؟ بارها در مناظرات، به گزینه‌های نیروهای ارزشی،

این نقد وارد شده است که مسائل پیچیده اقتصاد، با راه‌حل‌های ساده شما مثلاً تحت عنوان اقتصاد اسلامی حل نمی‌شود. یا اینکه رابطه با دنیا، فوت و فن‌های خاص خودش را دارد و صرفاً با دوسه کلمه شعاری، کاری پیش نمی‌رود و نمی‌توان در این جایگاه، با سخنرانی نشست.

اینجا نیاز به مراقبت و دقتی وجود دارد که شخصیت آیت‌الله رئیسی را الگوی تمام دولت‌مرد معرفی نکنیم. مطلوبیت بساطت شخصیت سیاستمدار، مانع از این نمی‌شود که نیاز باشد به الگویی فکر کنیم که در عین برخورداری از بساطت شخصیت، توان حل مسئله‌های پیچیده شده ما را داشته باشد. در واقع عقلانیت تاریخی ما به این امر احتیاج دارد و اگر هم نقیصه‌ای باشد، لزوماً نقیصه‌ای نیست که بر شخص ایشان وارد باشد. فقه ما هم به این احتیاج دارد که درهم‌تنیدگی مسائل را بیش از پیش فهم کند و تأثیرات یک رفتار یا تشخیص را بر سایر امور ادراک دقیق‌تری بکند تا دولت‌مرد ما، آن بساطت و قابل اعتماد بودن را نداشته باشد، اصلاً حرف زدن از این نقطه بی‌وجه است و برای همین باید گفت آقای رئیسی شروع راهی است که باید حالاها در آن حرکت کنیم، یعنی متأسفانه خیلی وقت‌ها حتی این راه را هم شروع نکرده ایم. راهی که با اعتماد کامل به هویت انقلابی خودمان، به دنبال درک و حل روابط و مسئله‌های درهم‌تنیده بیفتیم و چاره‌اندیشی کنیم. متأسفانه در هر دو جهت در کشور لنگ زده‌ایم که یا به هویت انقلابی اعتماد نداشته‌ایم یا اینکه ذیل این هویت، دچار خودبسندگی شده‌ایم.

شخصیت آقای رئیسی از همین جهت هم گویی رشدپذیر بود. اطرافیان ایشان تعریف می‌کردند که در دل پروژه‌ها و مسئله‌های کشور احساس می‌کردیم با مدیری مواجهیم که دارد در خلال کار، آموزش هم می‌بیند و قضاوت خودمان هم این است که آقای رئیسی ۱۴۰۳ از آقای رئیسی سال ۹۴ خیلی جلوتر است. دوباره این خودش یکی از مؤلفه‌های عقلانیت انقلابی شیعی است که انسان را

پویایی می‌بخشد و باعث می‌شود انسان در راه بیفتد. خیلی از چهره‌های داعیه‌دار انقلاب، دهه‌هاست که هیچ تغییری نکرده‌اند و گویی سخن می‌گویند که انسان را به منازعات دهه ۶۰ می‌برد. یا حتی مدیران جوان‌تری که در دهه ۸۰ بالا آمدند، انگار دچار یک ایستایی شدند.

به هر حال در صورتی که نتوانیم با مسئله‌های پیچیده و تودرتو روبه‌رو بشویم، نظام تصمیم‌گیری ما از یکپارچگی می‌افتد، سند‌های توسعه ما با اسناد بالادستی نظام ناخوانا درمی‌آید و مسائلی از این قبیل. این‌ها در همین دو سه سال هم ظهور و بروز داشته و دلیلش همین است که ما با دولتمردی که به نظام اعتماد کامل دارد، در عقلانیت هم مسیر با انقلاب فکر می‌کند، پویا و منعطف است و... تازه به نقطه سرخط می‌رسیم که بیاییم سراغ موانع تحقق پیشرفت و کارآمدی و... اما همین برگشتن به نقطه سرخط، خیلی حائز اهمیت است. در این سه سال بالاخره آقای رئیسی یک روح و معنایی را در کالبد نظام پیش برد. خیلی از مدیران دولت، با وجود پراکندگی گفتمانی افراد در دولت، در نهایت زیر چتر گفتمانی دولت در می‌آمدند. نگرانی که در حال حاضر وجود دارد، این است که آیا ما بنا داریم همین راه را ادامه دهیم یا اینکه دوباره از پله اول عقب‌نشینی می‌کنیم و شخصیت دولتمرد، بعد از آقای رئیسی دوباره افول می‌کند؟



هوش سیاسی یا خرد سیاسی



رسول
صادقیان

گوهرِ معرفت آموز که با خود پیتری

که نصیبِ دگران است نصابِ زر و سیم

یک درکی از آقای رئیسی در اذهان جامعه ما موجود است که ایشان آدم ساده‌ای بود. الان هم بعد از شهادتشان، بیشتر روی همین تصویر تمرکز می‌شود و حتی سیاسیونی که در دوران حیات آقای رئیسی با ایشان مسئله داشتند، الان دارند از سادگی آقای رئیسی تعریف می‌کنند. انگار خود آقای رئیسی جوری زیست کرده که امکان این تفسیر را فراهم آورده است؛ تفسیری که تا حد زیادی رنگ اخلاق فردی به خودش می‌گیرد. تفسیری که می‌تواند هم در مقام مذمت به کار بیاید و هم در مقام ستایش. جای آن است که الان و بعد از شهادت ایشان برگردیم و این ویژگی را دقیق‌تر نگاه کنیم. برای اینکه امکان فکر کردن به این خصلت در آقای رئیسی را داشته باشیم، بیایید در این آیه شریفه قرآن تأمل کنیم که می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلُوبًا خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤَدُّونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او زودباور است. بگو گوش خوبی برای شماست به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می‌رسانند عذابی پر درد [در پیش] خواهند داشت.

انگار این آیه قرآن با شرایطی که در خصوص آقای رئیسی داشتیم، بی‌شباهت نیست. گویی یک حسی در منافقین وجود داشت که هرچه می‌خواهیم به پیامبر می‌گوییم و بعد هم انگارانه‌انگار. پیامبر برای ما مسئله‌ای درست نمی‌کند. و انگار می‌خواستند از اخلاق حضرت سوءاستفاده کنند که این آیات نازل شد. این رفتار حضرت، سادگی متعارف نیست که نشانه یک نوع بی‌خردی است. انسان‌های کم‌خرد که یک بهره‌هوشی خوبی دارند، در این موقعیت‌ها خیلی سروصدا می‌کنند و تدبیر می‌کنند و آدم‌ها را مراقبت می‌کنند. اما انسان خردمند جوری با دیگران مواجه می‌شود که

دیگران امکان در عین اینکه امکان ظهور و بروز پیدا می‌کنند و لازم نیست که کنترل بشوند، نمی‌توانند آسیب هم وارد کنند. البته در این نقطه ایستادن، اقتضائاتی دارد که مهم‌ترینش، سعه صدر داشتن است. اگر این خرد در وجود انسان نباشد، سیاستمدار نمی‌تواند دیگران را هضم کند.

آقای رئیسی، علی‌رغم اینکه ظاهراً آدم ساده‌ای است و در فضای رسانه‌ای ما به همین واسطه، شماتت می‌شود، اما در حقیقت این سادگی باعث می‌شود که این دولتمرد بتواند بقیه را بپذیرد. معمولاً هوش متعارف سیاسی، باعث ایجاد دوقطبی می‌شود و این ارتباط سالم را مختل می‌سازد. معمولاً رؤسای جمهور به این نتیجه می‌رسند که حدود اختیاراتشان کم است و باید یا در قانون اساسی بازنگری شود یا شورایی برای حل اختلافات تشکیل شود. غافل از اینکه این مشکلات، بیش از آنکه مربوط به ساختار و محدودیت‌های آن باشد، مربوط به خلق سیاسی آن دولتمرد است. آقای رئیسی این را به ما نشان داد. آقای رئیسی برای همه چیز تصمیم‌نگرفت و تکلیف همه چیز را خودش روشن نمی‌کرد. این نشانه استیصال دولتمرد نیست. این نشانه گشودگی او برای دیگران است. اینکه سرمایه نظام در بحث مدیر جوان، در دوره‌هایی تضعیف شده است، مربوط به اینجاست که آیا رئیس جمهور توانسته است برای دیگران، فرصت تصمیم‌گیری فراهم کند یا نه. اذن بودن به معنای زودباوری نیست، بلکه امکانی برای شنیدن است. ظاهراً آقای رئیسی به جای حل و فصل شخصی و حکم دادن، میدانی می‌گشود و طرفین مسئله را با هم روبه‌رو می‌ساخت تا گفت‌وگو کنند.

تفکیک بین هوش و عقل، اینجا اهمیت پیدا می‌کند. هوش باعث می‌شود که فضا را مسحور کنی، اسطوره‌سازی کنی و بدرخشی. نهایت این هوشیاری چندان برای سیاست ما جواب نداده است. هوش یک امکان است که باید در خدمت چیزی باشد و تا عقل نباشد، این هوش، معلوم نیست به چه سمتی اسب سیاست را

بتازاند و بلکه معلوم است که بیشتر به سمت منافع فردی و حزبی و زودگذر، میل پیدا می‌کند. ما در روند توسعه نامتوازن، دچار بی‌جایی شده‌ایم که دیگر هیچ‌کس امکان تصمیم‌گیری در ساختارها را ندارد و باید بخشنامه‌ها را اجرا کند و اینجا آدم‌ها بی‌مسئولیت می‌شوند و کاری هم پیش نمی‌رود. روحیه آقای رئیسی، باعث شکستن این فضا می‌شود و اینکه استاندار شهید ارومیه هم می‌گوید: برای راه انداختن کار مردم، معطل بخشنامه نباشید، این استمرار شخصیت آقای رئیسی است.

نسبتي تازه بانظام ولايتي و مردم

رندانِ تشنه لب را آبی نمی دهد کس

گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت

یکی از چالش‌های اساسی ما، در نسبت بین دولتمرد با ولایت فقیه است. گاهی این نسبت، تبدیل به چماق می‌شود برای بیرون راندن برخی آدم‌ها از ساختار نظام. آقای رئیسی چه درکی از ولایت داشت؟

آقای رئیسی به این درک رسیده بود که در این کشور، در امتداد ولایت، کارها پیش می‌رود. انگار ولایت را در یک افق الهی فهم کرده است. متأسفانه فضای سیاسی ما در این سال‌ها، همیشه به فکر مهندسی مسئله ولایت بوده است. چگونه از مسئله ولایت، چماقی سیاسی بسازد؟ چطور از مانع ولی فقیه به سلامت عبور کند؟ چگونه فضا را برای جانشینی آینده رهبری آماده کند؟ حتی دلسوزان هم در این چاله افتاده‌اند و یادشان رفته است که مسئله ولایت، محدوده استحقاقی خداست. برای همین آقای رئیسی نسبت شاگردی با ولی پیدا می‌کند. برای همین دنیا هم روی ایشان حساب می‌کند. روابط حسنه ما با قدرت‌های منطقه در این سه سال، بخش زیادی مرهون همین نگاه است. رهبری در این نگاه یک امکان اساسی برای پیش رفتن حکم است. کجای تاریخ معاصر ما، پیروزی‌ها بیرون از نسبت با ولایت زاییده شده است؟ بسیاری از سیاسیون توجه نکردند که اصلاً در بستر همین نظام ولایی، امکان طرح پیدا کردند و با تضعیف این نظام، خودشان و امکان اداره را تضعیف می‌کنند. آقای رئیسی در مقابل رهبری، هیچ‌کس بود و این به او امکان داده بود که با مسئله‌های واقعی کشور، درست ارتباط بگیرد.

در سوره حجرات آمده است که «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» این را نباید ظاهری تصویر کرد. اخلاق فردی هم نیست. نکته اش هم ثواب اخروی نیست. مسئله این است که در نظام ولایی که نظام اصیل عالم است، امر، با این غض صوت در مقابل ولی آشکار می‌شود و پیش می‌رود. باز اینجا متهم به ساده بودن و

نظر نداشتن می‌شد. انقلاب اسلامی با ولایت پیش آمده و با ولایت پیش می‌رود. ولایت برای اسکات خصم نیست. ولایت یک امکان برای حل معضلات است و ما انقلابی‌ها هیچ‌گاه نتوانستیم این معنا از ولایت را با مردم در میان بگذاریم و ماجرای آقای رئیسی باید زبانی بشود برای حکایت این معنا.

مسئله بعدی، نحوه ارتباط آقای رئیسی با مردم بود. اینجا اخلاص و خلوص آقای رئیسی زبانزد است، اما باید متوجه باشیم که این اخلاص را در یک اخلاق فردی معنا نکنیم. اصلاً در مفاهیم دینی، چندان اخلاق، فردی نیست. تقوا سیاسی است، اخلاص سیاسی است. سوره حجرات که سوره اخلاقی است، از سیاسی‌ترین سوره‌های قرآن است. اخلاص را باید در نسبت با آدم‌ها تعریف کرد. اخلاص یعنی می‌توانم به مردم راست بگویم. بی‌غرض با مردم می‌توانم روبه‌رو شوم. این هم صرفاً تدبیری برای رتق و فتق امور کشور نیست، بلکه باور به انسان‌ها و وجودی نگاه کردن به آن‌هاست. اینجا دیگر سراغ نفس اماره مردم نمی‌رویم تا آن‌ها را از دستشان ندهیم. متأسفانه خیلی وقت‌ها انتخابات، درگیر همین نفسانیت سیاستمدار و تحریک هوا و هوس جامعه شده است و شخصیت آقای رئیسی اگر روایت شود می‌تواند این معنا از انتخابات را پایان ببخشد.



احیای جمہور



احمد
مورشاد

از سطوح اولیه و سطحی عملکرد دولت‌ها که عبور بکنیم، یک مسئله کلیدی و اساسی که همیشه درباره بحث دولت‌ها و ریاست جمهوری‌ها در ایران مطرح بوده، استعاره دولت در نگاه جامعه بوده است؛ یعنی رؤسای جمهور در کنار اینکه چه عملکردی داشتند و چه اموری را تدبیر می‌کردند، گویی خود دولت به عنوان یک پدیده تاریخی تر و غیر فردی تر وجود داشته که نسبت به دولت‌های مختلف با تصویر، شکل و فرم دولت موضوعیت داشته است.

مثلاً این تعبیری است که در خصوص سیاست و دولت در ایران زیاد مطرح می‌شود که دولت در ایران، تک‌محصولی یا دولت رانتیر است. یا اینکه دولت در ایران موجودی ناقص‌الخلقه بوده و در ذیل دولت مدرن و در بستر استعماری شکل گرفته و... حالا یک سطح بحث در خصوص رئیس‌جمهور این است که آیا در دوره من، قیمت‌ها بالا و پایین رفته‌اند یا نه و یک سطح بحث این است که آیا دولت من توانسته است، یک مرحله از وابستگی به نفت و تک‌محصول بودنش عبور کند یا نه. این یک سمت مسئله دولت است که به تعبیری خود پدیده دولت با وجهی نامرئی تر و نادیده‌تر خودش را در ساختارها، بنیان‌ها و تعاریف دولت نشان می‌دهد. یک سطح دیگر هم تصویر موجود از دولت در دل و ذهن دولتمردان و مردم است. مثلاً شما در ادبیات عامیانه، وقتی فردی در مهمانی دیر بیاید و زود برود، می‌گوییم مثل رئیس‌جمهور آمد و رفت، انگار تلقی از دولتمرد، یک تصویر خان و شاه و بزرگی است که هر کاری بخواهد می‌کند و کسی مدعی او نمی‌شود. این تصویر از طرفی در ذهن دولتمردان می‌تواند وجود داشته و کارکرد داشته باشد و از طرفی در ذهن مردم وجود باشد. مطلبی که من به نظر رسیده این است که ببینیم آقای رئیسی نسبتشان با این ساختار و این تصویر چگونه است و چقدر توانسته‌اند در تغییر این ساختار و تصویر موثر باشند؟ در ضمن اینکه باید توجه کنیم مدت سه سال برای تغییر کلیشه‌ها و استخاره‌ها مدت کمی است.

ابتدا خوب است توجه داشته باشیم که در وجه ساختاری و تصویری، مجموعه‌ای از اتفاقات توسط رؤسای جمهور قبل در جهات مختلف شکل گرفته بود که ممکن است آقای رئیسی خودش را در همان راستا تعریف کرده باشد؛ مثل تلاش و کوشش و وقت‌گذاری که توسط برخی دولت‌های دیگر تصویرسازی شده بود و به مرور زمان توسط دولت‌های بعدی به فراموشی سپرده شد و آقای رئیسی آن را احیا کرد؛ این تصویر دولتمرد در دولت قبل، حتی منفی قلمداد شده بود، گویی این عبارت «رئیس جمهور هرچه عاقل‌تر و کاربلدتر باشد، دیگر نیازی به دویدن ندارد» دوباره به ذهن جامعه تداعی شود. اینکه در همین روزهای آخر، کسی به ایشان گفته بود که ما انتظار دیدن فرماندار را هم نداشتیم، اما الان داریم رئیس جمهور را کنار خودمان می‌بینیم، این حرف یک وجه استعاری جدی دارد. در دولت قبل آقای رئیسی، مدل مواجهه وزرا و دولتمردان به گونه‌ای بود که تجربه و تاریخ فاصله حکمرانی با مردم و طبقه برخوردار بودن مدیران دولت را دوباره تداعی کرد.

ولی چیزی که آورده جدید ایشان برای اصلاح تصویر دولت بود، در درجه اول، اصلاح جایگاه دولت بود. مسئله‌ای که تقریباً در همه دولت‌ها با آن مواجه بوده‌ایم و جزو اشکالاتی است که یک وجه قانونی دارد، اما بیشتر مسئله نگرشی است، این مسئله است که اصلاً رئیس جمهور کیست؟ از یک طرف، براساس قانون اساسی رئیس جمهور، عالی‌ترین مقام اجرایی کشور است؛ اما از طرفی، قوای دیگر گویی مدام در دست و پای این مقام عالی هستند و برایش محدودیت درست می‌کنند و از طرف دیگر، رهبری، بالادست این عالی‌ترین مقام اجرایی است. این وضعیت باعث شده همواره در دولت‌ها به این نقطه می‌رسیدیم که این سوال مطرح می‌شد که رئیس جمهور چه جایگاهی دارد و بعد به نقطه اصلاح قانون اساسی می‌رسیدیم. یعنی در پایان دوره همه رؤسای جمهور، مسئله اصلاح قانون اساسی مطرح شده است. یا اکثر رؤسای جمهور در پایان دولت خود معتقد شده‌اند که رئیس جمهور اختیارات

لازم را ندارد و برای همین هم از پس مشکلات برنیامده است. برخی رؤسای جمهور عنوان می‌کرده‌اند که رئیس جمهور در این ساختار، تدارکات چیست و حتی کار به خانه نشینی و قهر کشیده شده است. یا اینکه ادبیات حاکمیت دوگانه مطرح می‌شده است. در خصوص آقای رئیسی، علی‌رغم اینکه دولت ایشان ناتمام ماند و ممکن است در صورت ادامه دولت، این مسائل مطرح می‌شده، با توجه به شخصیتی که ایشان از خود بروز داد، تصور می‌شود که با ادامه دولت هم به این نقطه نمی‌رسیدیم و این باعث می‌شود که عالی‌ترین مقام اجرایی کشور، شاید برای نخستین بار معنای صحیحی پیدا کرده باشد و بتواند یک الگو از کارآمدی همین ساختار و قانون اساسی، پیش چشم جامعه ترسیم کند. عالی‌ترین مقام اجرایی در دوره ایشان با این مسئله، که سیاست‌های کلان تماماً به اختیار رئیس جمهور نیست، منافاتی پیدا نکرد و از طرف دیگر، این مسئله منجر به تدارکات چی بودن رئیس جمهور نشد. اینجاست که می‌توان گفت آقای رئیسی به یک معنا، رئیس جمهور قانون اساسی را دو مرتبه احیا کرد. با مدل سیاست‌ورزی آقای رئیسی دوباره امیدوار شدیم که تنش‌های دهه‌های سابق، لزوماً برخاسته از کمبودهای قانونی در حیطه ریاست جمهوری نبوده است. این تنش‌ها، البته در فرهنگ ما ریشه‌های تاریخی دارد و به نظر می‌رسد با تکیه بر شخصیت آقای رئیسی می‌توان بر بخشی از این مشکلات تاریخی فائق آمد. مثلاً اثری که معنای شاه بر تصور جامعه از سیاستمدار گذاشته است، به اینگونه است که گویی یک قدرت غیرقابل تقسیم وجود دارد که یا هست یا نیست. دیگر نمی‌توان به آن طیفی نگاه کرد. شما یا رئیس جمهور هستی یا نیستی و چیزی این بین وجود ندارد. پذیرش اینکه یک نظام نقش‌ها در سیاست وجود دارد که جای هرکس در آن مشخص است، در اذهان جامعه ما سخت جا می‌گیرد و فرد همواره خودش را در دوگانه فعال مایشاء و بی‌کار بودن تلقی می‌کند. آقای رئیسی این ذهنیت را داشت ترمیم می‌کرد. رئیس بانک مرکزی ایشان اظهار می‌کند که آقای رئیسی حتی در شرایط

سخت دولت هم من را به تصمیمی ملزم نمی‌کرد. این موضوع مهمی است که دولتمرد بتواند جوری قرار بگیرد که اختیارات دیگران را سلب نکند. این بستر فرهنگی که ما در آن بزرگ شده‌ایم ممکن است این ویژگی را نقص آقای رئیسی تلقی کند. یا اینکه اصلاً جامعه ما ایشان را نبیند و باز ذهنیت جامعه آن باشد که این شخصیت که طلب اختیارات نمی‌کند، اصلاً آدم جدی‌ای نیست. بنابراین کسی هم در خیابان علیه ایشان شعار نمی‌داد.

این فضای سیاست داخلی، حتی در مواردی برای کشورهای بیگانه هم تصویر خاصی از ایران ساخت؛ به صورتی که احساس می‌کردند به جای مذاکره با دولت ایران باید مستقیم با رهبری مذاکره کنند. در حالی که با عملکرد آقای رئیسی، این وجهه به دولت برگشت و توجه کشورهای خارجی در این سه سال به سمت دولت بود. تصویر قبلی، یک تصویر واقعی نیست و رهبری حتی در سیاست خارجی و مذاکرات هم به دولت‌ها اختیاراتی داده است. این تصویر غلط، امکانی هم به دولتمرد می‌داد که خصوصاً در چهار سال دوم که ناکارآمدی دولت، بیشتر جلوه می‌کند، بتواند از زیر بار مسئولیت فرار کند و ساختار و قانون حاکم را مقصر جلوه بدهد. آقای رئیسی عملاً در این سه سال، فرهنگ مسئولیت‌پذیر بودن رئیس‌جمهور را هم مطرح کرد.

آقای رئیسی را چطور روایت کنیم؟ دو تا خطر در این خصوص قابل طرح است. یکی تبدیل کردن ایشان به پدیده‌ای افسانه‌ای که آن را دچار باورناپذیر شدن می‌کند؛ دومین نگرانی این است که ایشان اصلاً چیزی به حساب نیاید و این وجه احیاکنندگی وجهه رئیس‌جمهور اصلاً به چشم نیاید. چشمی که به یک فرهنگی عادت کرده و تصویرهای متفاوت را هم به همان تصویر تبدیل می‌کند. اصولاً سازوکارهای ذهنی ما گاهی مانع می‌شود که ما با مسئله‌ها مواجه شویم؛ مثل جایی که یک فرد متهم در سازوکارهای ذهنی خودش کاری می‌کند که به خودش حق بدهد، مثل اینکه مشکلاتش را به گردن جامعه بیندازد و... ما هم در ساحت اجتماعی مرتب همین کار

را می‌کنیم. مثلاً در معضلات سیاسی، سریعاً یک انسان را متهم و ساده‌سازی می‌کنیم. مثال واضحش، ساخته شدن فیلم‌هایی مثل گاندو است که مثلاً ماجرای قیمت ارز در کشور را تقلیل می‌دهد به دلال یا برادر رئیس جمهور. یعنی متوجه نیستی که این عاملیت‌ها در بستر یک پیچیدگی ساختاری بروز می‌کنند که به فرض این دلال را هم اعدام کردی، باز در این بستر دلال دومی شکل می‌گیرد. باید سعی کنیم شخصیت آقای رئیسی و در سطح کلان‌تر، شخصیت دولتمرد را به عنوان یک مسئله پیش روی خودمان ببینیم. در خصوص شخصیت آیت‌الله رئیسی دو تا مسیر باید رفت: یکی ادبیات بسیج نیروهاست که مبتنی بر ساده‌سازی شکل می‌گیرد و باید به ساخت یک تصویر و طرح شعار ختم بود و کارکردش به صحنه آوردن توده‌هاست و دیگری ادبیات روایت است که اتفاقاً باید پیچیدگی‌ها را حفظ کند و فراز و فرود داشته باشد. باید خوردن زمین و بلند شدن داشته باشد. اتفاق پیچیدگی داشته باشد فراز و خوب داشته باشد اتفاق باید خوردن زمین بلند شو نداشته باشد. در نگاه روایت، لزوماً دولت‌ها و دولتمردان سابق نفی نمی‌شوند و در مواردی آقای رئیسی را امتداد یک راه طی شده می‌بینیم. ما باید عادت کنیم مسئله‌ها را سریال ببینیم.

هر فضیلت سادگی و صمیمیت

اگر بخواهیم متناسب با درک وجودی انقلاب اسلامی به نظام دانشی برسیم که پدیده‌ها را برای ما تحلیل بکند، بهترین کاری که می‌توانیم انجام بدهیم روایت درست ظهورات و تجلیات انسان انقلاب اسلامی است و از این جهت موقعیتی که با شهادت آیت‌الله رئیسی در آن قرار گرفته ایم، واقعاً موقعیت مهمی است. همچنین از خاطر نبریم که در عالم ما، در همین درک وجودی از انقلاب اسلامی، بیشتر از اینکه سند و نظام دانش کار را به پیش ببرد، شخصیت‌ها هستند که کار را جلو می‌برند. از این جهت، فرصت پیش آمده به واسطه شهادت آیت‌الله رئیسی حائز اهمیت است؛ یعنی شخصیت‌ها بستر می‌شوند برای حرف‌ها، محمل می‌شوند برای دریچه‌های نو به ظرفیت‌های هستی.

نظام دانش زنده و پویا، بی‌شک بی‌ارتباط با نفوس انسانی نیست و بنابراین جا دارد روی این نقطه یک مقداری بایستیم و زود از آن عبور نکنیم.

اگر بخواهیم روایتی از شخصیت ایشان بکنیم، یک مقداری هم برگردیم عقب‌تر؛ از وقتی که آقای رئیسی را می‌شناسیم که شاید برای اکثر ما از نیمه دهه ۹۰ باشد و حالا به طور جدی انتخابات ۱۴۰۰ گمان می‌کنم دریافت مشترکی در جامعه ما، در مورد آیت‌الله رئیسی وجود دارد که البته به واسطه بودن آقای رئیسی هیچ وقت جدی‌اش نمی‌گرفتیم و آن هم اینکه آقای رئیسی ساده بود. اینجا چندان بین هوادار و مخالف و بی‌تفاوت، فرقی نمی‌کند؛ فارغ از بار ارزشی که برای این سادگی قائل شویم و اینکه آن را دستمایه طعن و طنز فرار دهیم یا ابزار ستایش. شخصاً در انتخابات ۱۴۰۰ معتقد بودم این سادگی آقای رئیسی باعث می‌شود که خیلی از حباب‌هایی که ما ساختیم و واقع بین نیستیم و از مرد سیاسی، ناجی می‌سازیم را می‌شکنند. یعنی در واقع یک جور با زبان بی‌زبانی گفتیم آقای رئیسی کف واقعیت‌های ماست. چون ساده است، دیگر آن حباب‌هایی را نداشت که مثلاً احمدی‌نژاد برای ما می‌توانست ایجاد بکند و یک حالت منجی‌گرایانه درست می‌کرد.

خب این سادگی در این سال‌ها ممکن است اسباب طعن و تمسخر و طنز و این‌ها را هم فراهم کرده باشد که من چند تا نمونه‌اش را عرض می‌کنم؛ چون می‌خواهم به یک روایتی برسیم. مثلاً خود پاشیدگی دولت، چند دستگی دولت گویا دلالتی داشت برای ما که آقای رئیسی ساده است؛ به این معنا که نمی‌تواند جمع بکند و در واقع یک گفتمان واحد را بگذارد وسط و خودش مسئله را پیش ببرد. یا اینکه احساس می‌کردیم، آقای رئیسی حرفی از خودش ندارد و در واقع نگاهش به دهان رهبری است و در واقع یک جوری اگر بخواهیم به حالت انتقادی به آن نگاه بکنیم، تقلیدگر است. دیگر اینکه در نحوه ارتباطش با مردم به یک ایده تکراری سفرهای استانی روی آورده است، دوباره اینجا یک سادگی بروز پیدا کرد، آقای رئیسی نوآوری آنچنانی نداشت و آخرین داده، این که در عرصه سیاسی انگار ایشان آماده بود مشت و لگد بخورد و دفاع نکند.

البته اگر کمی از فرهنگ سیاسی بیرون بیاییم و به فرهنگ زیست عامیانه نگاه بکنیم، این سادگی یک محبوبیت ناخودآگاه هم می‌آورد و شاید یکی از دلایلی که در واقع در این چند روز اخیر، مردم همدلی بالایی پیدا کردند، علاوه بر صحنه شهادت ایشان، همین سادگی بود.

صحبت من از اینجا شروع می‌شود که این سادگی آقای رئیسی به نسبت دولتمرد، خلاف آمد بود؛ یعنی آنچه ما دهه ۷۰ و ۸۰ و ۹۰ از دولتمرد ادراک کردیم، اتفاقاً پیچیدگی به معنای چندوجهی بودن بود. تعبیر دیگر از این چندوجهی بودن، کید داشتن و پروژه داشتن است.

ما با این خو گرفتیم که سیاستمدار و دولتمرد یعنی همین و از قضا یک شخصی ساکن دار عرصه اجرای ما شد که این را نداشت، ساده بود. سخن اینجاست که این سادگی، خیلی به موقع بود و این‌طور به ذهن انسان می‌رسد که آقای رئیسی، هوشمندانه این سادگی را انتخاب کرده بود.

آقای رئیسی پروژه از خودش نداشت. این پروژه از خود نداشتن را می‌شود حمل بر بی‌حکمتی کرد، می‌شود این طوری به آن نگاه کرد که پروژه نداشت؛ چون پروژه‌اش پروژه انقلاب اسلامی بود. آقای رئیسی یک باور عمیقی داشت که انقلاب اسلامی و ولایت فقیه اصیل است، یک امتداد فرهنگی و تاریخی است و در واقع یک امر پایدار است و هر پروژه‌ای که دولت‌ها بیاورند که از طرح انقلاب اسلامی بیرون بزند، پایدار نیست. هر طرح پایداری در این بستر تاریخی معنا می‌دهد. انتظار هم نداشته باشیم که در دوران حیات ایشان، بشود این نکته را درک کرد. ما معمولاً رخدادها را متأخر فهم می‌کنیم. درخصوص آقای رئیسی، نشانه‌های جدی وجود دارد که ما تنها بعد از شهادتشان فرصت یافته‌ایم که او را ببینیم. هم به خاطر غلبه فرهنگ سیاسی که از قضا، سیاستمدار را مکار می‌داند و حتی گشودگی در کارها را به برکت همین صفت مکاربودن می‌بیند و هم به واسطه امکان توصیف دوپهلوی از سادگی.

نشانه این هوشمندانه فهمیدن چیست؟ شاید بهتر باشد کمی از فضای غبارگرفته سیاست داخلی فاصله بگیریم و نگاه بیرونی به دولت را ارزیابی کنیم. در این خصوص می‌بینیم که قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، آقای رئیسی را از دولت قبلش بیشتر تحویل گرفتند. یعنی این اتفاق نیفتاد که بیابند تهران و بروند با رهبری دیدار بکنند. هر کشوری معمولاً به دور از حجاب مسائل داخلی دیگری، با او تعامل می‌کند و راحت‌تر تشخیص می‌دهد که چه طرحی در آنجا پایدار است، قوت دارد و ریشه دارد. اشتباه رؤسای جمهور ما این بود که پروژه‌ای به میدان می‌آوردند غیر از پروژه انقلاب اسلامی. خب این معلوم است این پروژه، چهارساله است، امتداد الهیاتی و تمدنی ندارد.

این امر باعث شد که ایشان ارتباطش با ولی فقیه، جنس دیگری پیدا کند. مسئله صرفاً در یک رابطه عمیق فردی خلاصه نمی‌شود. این مسئله، حتمی است که رابطه ایشان با رهبر انقلاب، صرفاً رابطه کاری و در چارچوب قانون نیست. اما همین رابطه

فراتر، ریشه در یک عقلانیت دارد. آقای رئیسی ظرفیت‌های نظام ولایی را فهم کرده است و به چشم مانع به آن نمی‌نگرد.

ظرفیت‌های نظام ولایی در بعد معنوی و مادی جامعه؛ ما کمتر در خصوص این جنس عقلانیت، سخن گفته‌ایم. بیشتر به اثبات کلامی ولایت فقیه و کمتر به ظرفیت‌های آن برای پیشرفت پرداخته‌ایم.

آقای رئیسی خود قانون اساسی ما بود. با قانون اساسی و اضلاع آن به چالش نرسید. ما یک ریاست جمهوری سه ساله را پس از دهه‌ها طی کردیم که رئیس جمهور مجبور نشد بگوید من امکانات لازم را ندارم، من قدرت لازم را ندارم.

خیلی عجیب است که دولتمردانمان کمتر این مسئله را می‌بینند که ما ۵۰ سال است هر کاری را توانستیم قوی انجام بدهیم، آنجایی بود که ولی فقیه در میدان بود.

نکته دیگر در نوع تعامل آقای رئیسی با نیروهایش بود. برخی دولتمردان تصریح می‌کردند که حاضر نیستند با ژنرال کار کنند و سرباز می‌خواهند. این سادگی آقای رئیسی، امکان تعامل با نیروها را فراهم کرد و یکی از مشکلات اساسی ما در جمهوری اسلامی این است که جا برای مدیر نداریم. یعنی مدیر بی‌جاست؛ چون مدیران کلان، به دنبال تمرکز قدرت بودند. این تمرکز قدرت که به بدنه سرایت می‌کند، همه‌جا را بخشنامه اشغال می‌کند. دیگر جایی برای تصمیم باقی نمی‌ماند. می‌توانست مسئله‌های مردم را بفهمد. این تعبیری که آقا گفتند دولت آقای رئیسی آینده‌فروشی نکرد، مربوط به این است که رؤسای جمهور مجبور بودند برای اینکه بمانند و پروژه‌شان باقی باشد، مسائل بلندمدت کشور را زمین بگذارند و به پروژه خودشان برسند. آقای رئیسی آینده‌فروشی نکرد، چون سهمی برای خودش و جریان خودش نخواست بود.



تقدم نظام حبی و ولایتی بر نظام اداری



علی
دوستانی

شش جهت است این وطن قبله در او یکی مجو

بی وطنی است قبله‌گه در عدم آشیانه کن

چرا باید شخصیت آقای رئیسی را روایت کنیم؟ نظام جهان نظام مبتنی بر اجمال و تفصیل است. خود عالم تفصیل یک اجمال است. بزرگان ما می‌گویند، خداوند برای معرفی خودش عالم را خلق کرده است. کل خلقت، تفصیل و تفسیر الله است. خلیفه‌بودن، همین تفصیل است. انبیا و اولیا هم تفصیل یک امرند و برای همین می‌گوییم «لانفرق بین احد من رسله». حضرت رسول الله (ص) تفصیل همه انبیانند. ۶۳ سال عمر مبارکشان، آینه‌ای است برای دیدن همه انبیا. اسوه‌بودن حضرت رسول الله (ص) به همین دلیل است. ما شیعیان باور داریم که تفصیل حضرت رسول الله (ص) در انسان ۲۵۰ ساله عمر بابرکت حضرات معصومین است؛ گویی هر امامی تفصیل بخری از اجمال آن حضرت است. همه حوادث عالم هم جایی در این سیر اجمال به تفصیل دارد؛ پس اگر به فرض مثال، دفاع مقدس یا امام راحل را روایت کردیم، چیزی غیر از همان داستان هستی نگفته‌ایم؛ بلکه گوشه‌ای از آن اجمال را به تفصیل آورده‌ایم؛ بنابراین تأسی به انسان‌های وارسته هر عصر و زمانی با معنا می‌شود. اگر روایت نباشد و تأسی رقم نخورد، ادراکی از هستی را از دست داده‌ایم؛ البته همواره قله این تأسی را باید مورد توجه قرار بدهیم. قله این تأسی رسول الله (ص) است که پازل تاریخ، این تأسی را تکمیل می‌کند. برخی شخصیت‌های تاریخی، آینه می‌شوند برای دیدن حق. مسئله بزرگ‌کردن یا کوچک‌کردن یک شخصیت نیست؛ مسئله تحقق معنای تأسی در وجود ماست.

آقای رئیسی آینه چه حقیقتی در زمانه ماست؟ چیزی که برای من برجسته شد و البته شاید نیاز زمان، این مسئله را برای من برجسته کرده باشد، توجه ایشان به ساختار ولایی و حبی، بیش از ساختارهای اداری است. آقای رئیسی هضم ساختار اداری نبود. ساختار اداری را می‌توان به مثابه مناسکی دید که شاید غیرقابل اجتناب هم باشد؛ مثل

تمام مناسک دینی که ما ملزم به دنبال کردن آن‌ها هستیم؛ مثل اینکه حتماً باید به سمت کعبه نماز بخوانیم؛ اما همان خدایی که قبله را فرض کرده است، می‌فرماید: «و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله...» پس قبله کجا رفت؟ اینجا تقدم نظام ولایی بر نظام مناسک به چشم می‌آید. یا اینکه شما این همه ادب، برای ارتباط با دیگران در متن دین می‌بینی؛ اما به مسئله دوست داشتن که می‌رسی، می‌گویی «تسقط الاداب بین الاحباب».

ساختار اداری باید به استخدام ساختار ولایی دربیاید. شخصیت آقای رئیسی، هضم ساختار اداری نبود. آقای رئیسی سال ۹۶ رأی نیاورد؛ اما سعی و کوشش ایشان در فاصله ۹۶ تا ۱۴۰۰ مانند بعد از آن بود. همان آدم بود. آدمی نیست که بگوید حتماً باید رئیس بشوم تا کارگشا باشم. آدمی که این‌طور نباشد، رئیس هم که شد، عذرو بهانه‌های دیگری برای کار نکردن دارد.

دستیار مردمی گذاشتن، یک هنجارشکنی مهم در طول ۵۰ سال انقلاب بود. آدم گرفتار در ساختار، زیر بار دشواری این کار نمی‌رود. انسانی که در بند ساختار نباشد، از قضا می‌تواند ساختار سازی کند؛ مثل امام بزرگوار که نظام اسلامی را تعیین بخشید و میزان را رأی مردم گذاشت. شاید اگر یک فقیه گرفتار در ساختار فقه بود، نمی‌توانست چنین کند. این آدم می‌تواند مردم را وسط میدان بکشد و اهمیت حضور و رضایتشان را بفهمد. شاید عجیب نباشد که ایشان از رئیس جمهور بودن، به شهید جمهور بودن تبدیل شد. واژه ریاست، انگار واژه خوبی برای ما نیست. رئیس، در رأس بودن را تداعی می‌کند، بالانشینی را تداعی می‌کند و باید دنبال واژه‌های بهتری بگردیم.

یک خاطر بگویم که نشانه‌ای باشد از این خلق شهید رئیسی. ما پیگیر برنامه به توان ما بودیم. به توان دو تلاش می‌کرد در مسئله تربیت، همین نگاه را به میدان بیاورد؛ اینکه مجموعه نگاه‌های تحول‌خواه در سراسر کشور، همدیگر را پیدا کنند؛ آن‌هم با توان و حتی با سلیقه خودشان. یعنی استان‌های مختلف هم بنا نیست به یک مدل،

به توان ما را برگزار کرده و با سلیقه خودشان حتی اسم را هم انتخاب کنند. قاعدتاً این کار مردمی می‌تواند نهادهای رسمی را حساس کند و البته ما هم کاملاً مراقبت کردیم که تقابلی احساس نشود. خدارا شکر مدیران استانی همراهی کرده و حضور پیدا کردند. در سطح ملی هم چند نفر از دانش‌آموزان در یک مراسم افطاری خدمت آقای رئیسی رسیدند و در فضایی صمیمی و غیررسمی این کار را مطرح کردند. آقای رئیسی همان موقع وزیر آموزش و پرورش را صدا می‌زنند و کار را تأیید و از آقای وزیر، مطالبه پیگیری می‌کنند. بچه‌ها از ایشان صمیمیت را درک کردند.

این نگاه ایشان در بدنه دولت هم تا حدی پیش آمده بود و این خیلی مهم است که رئیس‌جمهور بتواند یک تیم را همراه نگاه خودش بکند. شخصیت استاندار شهید همراه رئیس‌جمهور هم نمادی از همین مسئله است. اینکه ساختار و بخش‌نامه نباید مانع پیش‌بردن کار مردم و کار درست بشود. تنها در این ساختار و نگاه است که زمینه حضور مردم و ارتقای فهم آن‌ها مهیا می‌شود. یک مثال از حج بگویم. در رمی جمرات، معمولاً آن قدر صحنه شلوغ است که از مدیر کاروان هیچ کاری بر نمی‌آید؛ در واقع در صحنه رمی جمرات نمی‌شود به امید مدیر کاروان نشست. باید تک‌تک افراد مسئله‌شناس و راه‌بلد باشند تا هم عمل را درست انجام دهند و هم گم نشوند. گاهی ما در فضای مدیریت کشور، مدیربسنده می‌شویم و مدیران هم فضا را معطل بخش‌نامه و دستور و ساختار نگه می‌دارند. در این فضا، مردم رشد نمی‌کنند. نگاه آتش‌به‌اختیار برای برهم‌زدن این معادله است و آقای رئیسی هم دنبال این معنا بود. توجه کنیم که این میدان چقدر سخت است و چقدر باب سوءاستفاده را باز می‌کند و تازه در اینجا است که مدیر باید در میدان، مراقبت کند. این نگاه مدیر را بی‌کار نمی‌کند؛ بلکه مدیر باید از پشت میز بلند شود و مدیریت در میدان داشته باشد.

فہم ملکوت انقلاب اسلامی



احمد
مقیفی

در شهادت آقای رئیسی چه چیز وجود دارد که این همه برکت در بر داشت؟ خداوند متعال به واسطه هر شهید یک حرفی را به میان مردم می‌آورد و همه شهادت‌ها بر اساس یک سنت الهی پیش می‌آید. بازگشت شهدای غواص به میهن، شهادت شهید حججی و سپس حاج قاسم عزیز، هر کدام باب فهمی را به روی جامعه ما گشود؛ تا اینکه امروز به شهدای خدمت رسیده‌ایم.

معاون رئیس جمهور می‌فرماید: «قنوت آقای رئیسی این بود که "رب انی مغلوب فانتصر..."» آقای رئیسی می‌داند که وارد شهر غریب و خراب سیاست شده است. آقای رئیسی خودش در ابتدای کار می‌گوید: من الان رئیس قوه قضائیه هستم. حکم ده‌ساله دارم و در مقام مطالبه امودارم وارد میدانی می‌شوم که در معرض انتخاب واقع می‌شوم. اگر پیروز بشوم چهارساله است و بدتر اینکه در مقام پاسخگو قرار می‌گیرم. اگر حساب کتاب مادی مطرح باشد، نباید بیاید. رئیسی این صحنه را می‌شناسد و می‌داند عجز و سختی در این میدان است. حالا جالب است؛ انگشتی که آقا به ایشان هدیه می‌دهد، این است: «ان الله بالغ امره...» این در واقع نمادی است که اگر برای خدا به این صحنه بیایی، خدا تو را حفظ می‌کند و پیش می‌برد. خدا با شهادت آقای رئیسی می‌خواهد راهی را که توسط ایشان در این میدان خطیر طی شد، برای ما حفظ کند. ما آقای رئیسی را از دست ندادیم؛ تازه به دست آورده‌ایم و برای ما ماندگار شده است. دشمن سال‌ها بود که به ما می‌گفت: رجایی این انقلاب شما کجاست؟ بهشتی کجاست؟ چرا انقلاب دیگر زایش ندارد؟ بعد از دولت‌های مدعی انقلابی‌گری که بار بار به منزل نرساندند، شماتت بیشتر شد. یکی از ظلم‌هایی که در حق آقای رئیسی در حال وقوع است، این است که بگویند آقای رئیسی فضایل اخلاقی فردی داشت؛ اما چیزی برای سیاست ما نداشت. آقای رئیسی یک منطق حکمرانی به صحنه آورده است که باید پیدا بشود. اولین مسئله، فهم ملکوت انقلاب

اسلامی است. در عرصه دینی این مغلوب بودن در محضر خدا یک رکن است و بدون آن، کار پیش نمی‌رود. همواره تحولات مثبت از باطن عالم به سمت ظاهر سرازیر می‌شود و انسانی که با این باطن مرتبط نباشد، در این میدان نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. در همین راستاست که می‌بینیم ایشان نظام ولایی و مناسبات آن را فهم کرده و در چهارچوب درستی با آقا رابطه برقرار می‌کند.

اگر به جای اشاره به این مطلب، رفتیم سراغ حجم سفرهای استانی، به خطا رفته‌ایم. سفرهای استانی را دیگران هم داشته‌اند؛ همچنین اگر نسبت این ارتباط با عالم ملکوت را با مدل حکمرانی تبیین نکنیم، آن را به امری فردی تقلیل داده‌ایم. پیروزی و کارآمدی حکمرانی ما منوط به این اتصال و ارتباط است.

آقای رئیسی خودش را در نسبت با امام جامعه ناچیز می‌بیند؛ برای همین است که می‌تواند مسائل بر زمین مانده انقلاب را پیش ببرد. دیگران امر ولی را مانع کار خود می‌دیدند؛ چون برای خودشان کارهای دیگری تعریف کرده بودند.

منطق دیگر ایشان این است که مثل امام و آقا مردم را یک پیکر واحد مؤمن می‌بیند که تحقق نصرت الهی در بستر همراهی با همین مردم محقق می‌شود. امام می‌فرمود که مردم ولی نعمت هستند. این تعبیر منوط به همین است که مردم را یک پیکر واحد مؤمن بدانیم؛ بنابراین آقای رئیسی جایی ایستاده است که دارد ولایت طولی و عرضی را محقق می‌کند.

این نگاه، دیگر متوقف نمی‌شود که بخواهد از خودش دفاع کند. اولاً، خدا را مدافع مؤمنان می‌داند و لازم نمی‌داند از خودش دفاع کند؛ ثانیاً، دلگرم به ولایت طولی با ولی و ولایت عرضی با مردم است؛ ثالثاً، برای خودش کیسه ندوخته است که نگران حفظ شدنش باشد.

این آدم همیشه امیدوار است؛ چون مطمئن است که سر این ایمان بایستیم، خدا راه را باز می‌کند. شهید جهان آرا بعد از سقوط خرمشهر دید همه آدم‌ها زانوی غم

بغل کرده‌اند. همه گفتند شهر سقوط کرده است. ایشان گفت: شهر برمی‌گردد. مراقب باشید ایمانتان سقوط نکرده باشد. ایمان محفوظ بماند، شهر را برمی‌گرداند. در مواجهه با آقای رئیسی و شهادت ایشان و تشییع پیکرشان پس از این شهادت که بیانگر حضور خدا در صحنه بود، مراقب یک امتحان الهی باشیم؛ همان‌طور که قوم موسی پس از رهایی از فرعون، گرفتار قصه سامری شدند. سال ۹۸ پس از شهادت حاج قاسم، امتحان دشوار هواپیمای اوکراینی پیشامد کرد؛ امروز هم باید مراقب یک امتحان سخت باشیم که شاید این امتحان در انتخابات، خودش را نشان بدهد که آیا شکرگزار این شخصیت، از دولتمرد بوده‌ایم؟

نسبت شخصیت با کارآمدی



هادی
کشاورز

غالباً این طور تصور می شود که آنچه اداره امور را بسامان می کند، تکنیک های مدیریتی است؛ مثلاً اگر برویم و از یک دانشگاه درجه اول، علم مدیریت، یک مدیر بیاوریم و رئیس جمهورش کنیم، کشور گلستان می شود. قصد تردید در اهمیت علم مدیریت را ندارم؛ اما به نظر می رسد چیزی که بیش از تکنیک به کار اداره کشور می آید، شخصیت دولتمرد است. دولتمردی، توانایی به میدان آوردن همه ظرفیت ها در بهترین ترکیب ممکن است و آنچه در دهه های متمادی، باعث شده که ما به جای استفاده از ظرفیت ها، به جنگ آن ها با یکدیگر برویم، در درجه اول خلق و خوی ما و بالاتر از آن، خلق و خوی دولتمردان ماست. دولتمردی که به جای نظر به مسائل حقیقی، در فکر تکمیل پروژه های خودش باشد، اصلاً نمی تواند ظرفیت های کشور را ببیند و مدام باید مشغول اثبات خود باشد. در این مقام، دولتمرد باید بتواند از خود تهی شود و "هیچ کس" باشد. هیچ کس می تواند مظهر جمهور شود. مظهر اراده تاریخی ملت ایران باشد که در انقلاب اسلامی محقق شده است. ما سال های متمادی با گفتمان های جزئی دولتمردان کیف می کردیم؛ غافل از آنکه همین گفتمان های خرد، بعضاً مانع به صحنه آمدن همه ظرفیت ها شده است. پذیرش ظرفیت هایی که جهت واحدی ندارند و ممکن است هرکدام از یک سو باشند، بیش از هر چیز نیاز به سعه دولتمرد دارد که بتواند همه آن ها را در خود هضم کند. سعه مندی یک ویژگی شخصیتی است؛ خیلی هم قابل آموزش نیست؛ اما گره گشای خیلی از مسائل است. صمیمیت باعث می شود نیروها جرئت پیدا کنند و بلکه برایشان دلنشین باشد که در کنار تو کار کنند و چقدر ما از دولتمردانی لطمه خورده ایم که به جای نگاه به آدم بودن آدم ها، آن ها را مهره هایی در زمین خواسته های خود می دیدند و تا به یک اختلاف و انتقادی می رسیدند، می گفتند: «این نشد، یکی دیگه» و با همین منطق چه دستگاه عریض و طولیلی برای ساختن چهره های دلخور از نظام درست شده بود. گره های چند صد ساله مدیریت و نظام

اداری تنبل، بیش از هر چیز نیازمند دولتمردی با توان و روحیه جهادی است تا تکانی به کار بدهد.

اگر در تمام این موارد فوق دقت کنیم، می‌بینیم این‌ها همان صفاتی است که گاهی از آن‌ها به شخصیت فردی تعبیر می‌کنیم و بعد سریع حکم می‌کنیم که «فلانی از لحاظ شخصیت، آدم خوبی بود؛ اما کارآمدی مهم است» کارآمدی رهین همین صفات است، صفاتی که از قضا تشخیص و انتخابشان برای مردم ساده است و می‌شود بدون لکننت زبان، آن‌ها را با یکدیگر در میان گذاشت.

لازم نیست برای گفت‌وگو پیرامون دولتمرد، لزوماً به عدد و رقم رویا آوریم. شخصیت خودش بستر و محمل تحقق کارآمدی است و ما باید عادت کنیم پیش از توجه به معلول، به علت‌ها توجه کنیم. توجه به علت، باب خیلی از مغالطه‌ها را می‌بندد. خیلی از جدال‌ها را برطرف می‌کند و از همه مهم‌تر، زبانی گسترده برای صحبت کردن از سیاست فراهم می‌آورد.

بنابراین نباید شرم داشت از اینکه با صراحت بگوییم رئیس‌جمهوری می‌خواهیم که دنبال شهادت است؛ چرا که تنها با همین افق است که می‌شود از خود تهی شد و به کار انقلاب و مردم رسید و خستگی را خسته کرد و روح تازه‌ای را در کارها دمید. خجالت نکشیم از اینکه بگوییم رئیس‌جمهوری مخلص می‌خواهیم؛ چرا که بدون اخلاص، اگر تکنیک هم داشته باشد، زمین بازی را به نفع کشور و مردم برداشت نمی‌کند. رئیس‌جمهوری با صفا و صمیمیت می‌خواهیم که در کنارش، مدیریت‌های میانی معنا بدهد و کشور دچار قحطی مدیریت نشود.

این‌ها همه در آقای رئیسی هست؛ فقط باید بتوانیم آن را به حرف دریا آوریم و مراقب باشیم بین شخصیت و کارآمدی مخیرمان نکنند.



بنیاد امام خمینی

سید ابراهیم رئیسی

معنا بخشیدن
به امر اولاد

تصور شایعی که در اذهان خیلی از مردم شکل گرفته، این است که مدیران رده‌های میانی کشور، یک سری "خرفت بی چشم‌ورو هستند" که در کار اداره کشور، انسان‌هایی درمانده و در پیشبرد منافع شخصی‌شان، حریص و طمع‌کارند. این تصویر، فارغ از درست یا غلط بودن و نیز فارغ از تناقض ناخواسته‌ای که درون خود دارد، به این معناست که مدیریت به سمت «بیجاشدن» حرکت کرده است.

بیجاشدن مدیریت، می‌تواند امر اداره را دچار اختلال کند. می‌تواند اعتماد به نفس مدیر را برای غلبه بر مشکلات بگیرد. می‌تواند مدیر را به سمت این صورت ذهنی سوق بدهد.

فارغ از این پیامدها، باید ریشه‌یابی کنیم که این مسئله از کجا پیش آمده است. بی‌شک سریع‌ترین پاسخ، تأثیر شبکه‌های مجازی است. شبکه‌های مجازی اعتماد به نفس کاذبی را به آدم‌ها تزریق می‌کنند که گویی مسائل، خیلی ساده هستند و فقط یک مدیر پخته ممکن است از حل آن‌ها برنیاید. از طرف دیگر، شبکه‌های مجازی عرصه برملاکردن است و در این عرصه، کسی از مدیر خوب سخن نمی‌گوید و تنها وجوه منفی مدیران برجسته می‌شود.

ریشه دیگر، به رفتار مدیران برمی‌گردد که واقعاً گاهی هم همین مدل رفتار را داشته‌اند؛ اما یکی از ریشه‌هایی که کمتر از آن صحبت شده است، رفتار مدیران کلان با مدیران میانی است. در برخی از دولت‌ها تصریح می‌شده که دولت، نیاز به سرباز دارد و ژنرال نمی‌خواهد. در موارد متعددی، مدیران میانی، قربانیان حیثیت دولت‌ها شده‌اند؛ حتی یک تلقی انقلابی از این مسئله وجود داشته است که مدیر اگر دست از پا خطا کند، باید عزل شود. در برخی از دولت‌ها، مدیر میانی یک دستگاه تکثیر بخش‌نامه برای رده‌های پایین‌تر، متناسب با انتظارات مافوق خود بوده است؛ تا حدی که گویی مدیر، اراده‌ای از خود ندارد. البته مدیران میانی هم همین رویه را در خصوص رده‌های پایین‌تر خود در پیش می‌گرفته‌اند و این امر تمام نظام اداری ما را

تحت تأثیر قرار داده است. ما کماکان از برخوردهای چکشی با مدیران خاطی، لذت می‌بریم و به نظر می‌آید زهر این مسئله همچنان در خون ما هست. توجه داشته باشید که این متن بنا نیست در فضیلت ابقای مدیران ناکارآمد یا فاسد سخن بگوید؛ مسئله، امکان امری به نام اداره است که گویی سلب شده. نه مدیر خودش را در این شرایط مسئول حل مسئله می‌بیند و می‌تواند با توجه‌های متعدد، خودش را از لای منگنه مسئولیت بیرون بکشد و نه جامعه، امیدی به مدیر دارد و انتظار اصلاحی را می‌کشد.

راه چاره چیست؟ به نظر می‌رسد با معناشدن امر اداره در این شرایط، نیاز به یک تحرک از بالای نظام اداری است. اگر دولتمرد بتواند امکان و اختیار لازم را در دسترس مدیر بگذارد و روحیه اعتماد داشته باشد و تنها با دایره بسته اطرافیان حرف‌گوش‌کن خود کار نکند و سینه‌اش ظرفیت داشته باشد که برای پیشبرد امور، به امر و نهی خود تکیه نزند و میدانی برای کار و مسئولیت‌پذیری مدیران خود فراهم کند و آنان را گرفتار قواعد نظام فن‌سالارانه نکند، آن وقت به مرور زمان، مدیر معنای خودش را باز خواهد یافت. می‌تواند تصمیم بگیرد، مسئولیت بپذیرد، خود را ارتقا بدهد، پاسخ‌گو باشد و به‌عنوان سرمایه انسانی نظام باقی بماند.

حکایتی که از شخصیت آقای رئیسی به وسیله اطرافیان ایشان به گوش می‌رسد، دقیقاً همین‌هاست. تحمیل نکردن به مدیران حتی در شرایط سخت اقتصادی، کارکردن با طیف وسیعی از سلیقه‌ها، اعتمادکردن به مدیران میانی و در خصوص آن‌ها سریع تصمیم‌نگرفتن، توجه دادن دائمی به مسائل اولویت‌دار کشور و تحذیر دادن مدیران به گرفتارکردن خود در محدودیت‌ها و به بهانه موانع قانونی، کار درست را زمین‌نگذاشتن بخشی از این حکایت‌هاست.

جالب است که بسیاری از این‌ها مواردی است که موجبات نقد به دولت آقای رئیسی را فراهم می‌کرده و این نشان می‌دهد ذائقه ما هنوز این معنا را نپذیرفته است.



آینده‌فروشی نگردن



یوسف دشتی
اصفه‌انی

مسائلی که امروز با آن‌ها سروکله می‌زنیم، حاصل تصمیم‌های امروز نیست؛ حاصل تصمیم‌های گذشته ماست که شاید در لحظه تصمیم‌گیری برای آن‌ها کف‌وسوت هم زده‌ایم. امروز در محیط‌زیست و منابع انرژی و مسئله جمعیت و سبک زندگی و... داریم با پسماندهای توسعه‌ای می‌جنگیم که روزگاری برایمان شیرین‌تر از جان بود و هر صدای انتقادی را هم با برجسب تحجر و واپس‌گرایی می‌کوبیدیم. نمونه واضحش، تصمیم‌هایی است که زمانی در حوزه جمعیت گرفته شد و توجهی به بازه‌های پنجاه‌ساله و بیشتر نشد و بلایی دامن‌گیر ما شد که نجات از آن به این سادگی نیست. مثال واضحش بارگذاری‌های بی‌رویه روی رودخانه‌ای مثل زاینده‌رود است که در روزگار پرآبی تصمیم گرفتیم و بعداً که دچار خشک‌سالی شدیم، کاسه چه کنم چه کنم دست گرفتیم. مثال واضحش صنعتی‌کردن شهری تاریخی مثل اصفهان است که بدون توجه به تأثیرات اجتماعی آن صورت گرفت و امروز بقیه همه را گرفته است. از همه بارزتر، گره‌زدن تمام حیثیت کشور به نتیجه مذاکره‌هایی است که تنها برای دولت مستقر، پیروزی محسوب می‌شد و معلوم نبود در عمل، برای کشور، آورده داشته باشد؛ یا خودزنی برخی دولت‌ها در مواجهه با دولت‌های غربی برای پیش‌بردن مذاکرات. این ادعا که تصمیم‌های دولت آقای رئیسی، همگی منطبق بر منافع بلندمدت کشور باشد، ادعای گزافی است.

اصول در وضعیتی که کشور با چالش‌های کوتاه‌بردی روبه‌روست و راه نفس‌کشور را می‌بندد، خلاص شدن از این جور تصمیم‌های ناممکن است، مخصوصاً اگر روحیه عمل‌زدگی هم به سراغ دولت‌ها بیاید؛ اما چیزی که می‌توان ادعا کرد این است که اولاً در مناسبات جهانی و منطقه‌ای که سهم مهمی در تصویر ما از آینده دارد، دولت آقای رئیسی آینده‌فروشی نکرد.

قدم‌های بنیادین در ارتباط با شرق و قدرت‌های آینده جهان، عطف توجه به کشورهای همسایه که سرنوشت ما به یکدیگر گره خورده است و عدم وادادگی در

مقابل دولت‌های غربی در عین پیشبرد گفت‌وگوها نشانه‌های واضحی از این مطلب است.

اما آنچه بیشتر حائز اهمیت است، شخصیت خود آقای رئیسی است. در نظام سیاسی ما، جایی که معطوف به شکل‌گیری تمدن نوین فکر کرده و برای همین در رفتارها و تصمیم‌ها، بلندنگری می‌کند، جایگاه ولایت است. معنای رهبری در نظام ما همین آینده‌بینی است. حالا دولت‌ها اگر خود را ذیل رهبری ببینند، به این معناست که بنا دارند، نظام مسائل چهارساله کشور را هم‌راستا با حل مسائل بنیادین کشور پیش ببرند. اینکه آقای رئیسی، مراقب امرونی رهبری است، صرفاً از نگاه اخلاقی قابل تأمل نیست. این باعث می‌شود دولت، آینده را قربانی مسائل کوتاه‌مدت نکند.



مراقبات روایت



علی اکبر
بقایی

بعد از شهادت حاج قاسم و تا پیش از سقوط هواپیمای اوکراینی برای من خیلی سؤال بود که چه اتفاقی افتاده که خدا در باز کرده است و همه را بدون غربال دارد راه می‌دهد. خدا ناز دارد و این طور بار دادن، حتماً حکایتی دارد. در قضیه آیت‌الله رئیسی هم همین تجربه تکرار شد. به نظر شما روایت آقای رئیسی به چه کار ما می‌آید؟ برای بلندمدت و میان‌مدت ما چه اثری دارد؟ پرسش دوم اینکه، جامعه چند بار دیگر به آیت‌الله رئیسی یا حتی شهید رئیسی رأی می‌دهد؟ این روایت تا کجا استوار است؟ آینده ما چه آینده‌ای است و چقدر به رئیسی در آینده نیاز داریم؟ در تغییر دوران، چقدر رئیسی باقی می‌ماند؟

در این انتخابات یک طیف گسترده، از یک نظریه پرداز یا یک فرد اجرایی صرف، برای ورود به صحنه مطرح است و این حاوی یک پیام است. از کجا معلوم در ۵۰ سال آینده، مردم حجت زمانه خود را برای اداره امورات کشور پیش نفرستند؟ آیا آقای رئیسی برای آینده‌های محتمل ما حرفی دارد که آن را امروز برای آینده ثبت کنیم؟ به نظر می‌رسد آقای رئیسی، محل تلاقی سیاست و شرافت است. سیاستی که در ذهن برخی از ما بی‌پدر و مادرترین امور است، اکنون با شخصیتی روبه‌رو شده که در همین زمین توسط سیاستمداران به حساب نمی‌آمده است، پای شرافتی ایستاده است که می‌تواند آینده‌ای را مدنظر سیاست قرار بدهد که گویی عرفان را وارد سیاست می‌کند. شرافت را در مثنی آقای رئیسی باید دید؛ اما در همین جا خلاصه نمی‌شود.

آقای رئیسی روایت تشکیکی اصالت است. یک وجوهی در دولتمردی دارد که برای رئیس جمهور اصیل است و تاکنون کمتر داشته‌ایم. بعد از آقای رئیسی، ریاست جمهوری سخت می‌شود و قطعاً این دشواری که باید رئیس‌جمهورهای بعدی تحمل کنند، ریاست جمهور را شکل می‌دهد؛ بنابراین مقایسه آقای رئیسی با رؤسای جمهور قبلی اشتباه است و باید بعدی‌ها را با ایشان سنجید. آقای رئیسی، رئیس جمهور بلندمدتی برای ما نبود. قطعاً کارهای زیربنایی انجام داد که در بلندمدت اثر خود را می‌گذارد

و مشکلات امروز، نتیجه تصمیم‌های دیروز است. بسیاری از مدیرانی که ما موفق می‌دانیم، مدیران موفق حل مسائل ساده هستند. برخی از مدیران، توان حل مسائل پیچیده را دارند و کم هستند مدیرانی که توانایی حل آشفتگی را داشته باشند. دولتمرد بلندمدت در لایه مسائل آشفته، توانایی حل مسائل را دارد و از این حیث، باید مراقب اغراق از شخصیت آقای رئیسی باشیم. قطعاً حل مسائل ساده و پیچیده، بسیاری از مسائل روی زمین ما را حل می‌کند و آقای رئیسی در این زمینه توفیق‌های زیادی داشته است؛ اما در حل آشفتگی‌ها و بسیاری از پیچیدگی‌ها نباید اغراق کرد.

ما باید به این فکر کنیم که به چه روایتی از آقای رئیسی باید برسیم که زمانمند نشود و تاریخ مصرف نداشته باشد؛ مثلاً اگر در قضیه پرکاری، به حجم کارهای ایشان پردازیم، روایتی کوتاه‌مدت کرده‌ایم. پرکاری و مسئولیت‌پذیری، عمقی فراتر از حجم بالای کار دارد که اگر در آن عمق نمانیم، روایتمان را زمانمند کرده‌ایم.

از آقای رئیسی باید روایتی پیدا کرد که مردم خودشان را پیدا کنند. صرفاً مشغول این مسئله نباشیم که ایشان را برای دولتمرد تبدیل به روایت کنیم و اصلاً روایت ایشان را خرج انتخابات نکنیم. اینکه شخصیت آقای رئیسی برای مسئله انتخابات به کار بیاید، امر درستی است؛ اما توقف در آن، بدسلیقگی است. اگر بشود دولتمردی را که برای تک تک افراد، سازندگی دارد، روایت کرد، کار را درست انجام داده‌ایم.